

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا  
سال بیست و چهارم، دوره جدید، شماره ۲۱، پیاپی ۱۱۱، بهار ۱۳۹۳

## برهمنگش مرجعیت، حکومت و جامعه در دوران مرجعیت آیت الله بروجردی

کمال رضوی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۱۳

تاریخ تصویب: ۹۲/۱۱/۶



### چکیده

مرجعیت شیعه در تحولات اجتماعی - سیاسی معاصر ایران، حضوری پررنگ و با نقش‌های متفاوت و گاه متضاد داشته است. چنین حضوری، گاه در جهت کنشگری و مبدأ تغییر واقع شدن بوده است (حضور فعال شماری از علما و مراجع برجسته در جریان انقلاب مشروطه)، گاه در جهت تأثیرپذیری و واکنش در مواجهه با تحولات بوده است (مواجهه با مدرنیزاسیون اجباری رضا شاه در ایران) و گاه در قالب سکوت و انفعال ظاهر شده است (سکوت مرجع وقت شیعه در تعارض دولت مصدق با دربار و دولت انگلیس در جریان ملی کردن صنعت نفت). مرجعیت همواره پیش‌قراول یا

۱. فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد پژوهش علوم اجتماعی دانشگاه تهران. [krazavi@alumni.ut.ac.ir](mailto:krazavi@alumni.ut.ac.ir)

دنباله‌روی تحولات اجتماعی نبود؛ بلکه مانند گروه‌های اجتماعی دیگر، به‌مثابه‌ی عاملی اجتماعی، در رویارویی با این تحولات، هم‌تأثیرگذار بود و هم‌تأثیرپذیر؛ هم‌دچار قبض و محدودیت و افول می‌شد و هم به‌گسترش نفوذ و عمل خود می‌پرداخت. با در نظر گرفتن چنین جایگاهی برای مرجعیت، نتیجه می‌گیریم که در بررسی سیر تاریخی مرجعیت شیعه در ایران، خود را به مناسبات، تحولات و تعاملات درونی مرجعیت و حوزه‌ی علمیه محدود نکنیم و مرجعیت را در زمینه‌ی بزرگ‌تر اجتماعی - سیاسی مورد بررسی قرار دهیم.

در این مقاله، با در نظر گرفتن این مسئله، به بررسی سیر تاریخی مرجعیت و برهم‌کنش آن با جامعه و حکومت در دوره‌ی مرجعیت واحد آیت‌الله بروجردی می‌پردازیم. با تکیه بر داده‌های شفاهی حاصل از گفت‌وگو با ملازمان، نزدیکان و شاگردان آیت‌الله بروجردی و منابع تاریخی و مقالات پژوهشی مرتبط، برهم‌کنش مرجعیت با جامعه و حکومت را در چهار محور «بررسی زمینه‌ی اجتماعی - سیاسی»، «بررسی وضعیت حوزه‌ی علمیه»، «مناسبات مرجعیت و جامعه» و «مناسبات مرجعیت و نظم سیاسی» بررسی می‌کنیم.

## **واژگان کلیدی:** آیت‌الله بروجردی، مرجعیت و حکومت،

مرجعیت و جامعه.

### **۱. مقدمه**

تاریخ معاصر ایران سرشار از فراز و نشیب‌های اجتماعی و سیاسی است و جامعه‌ی ایرانی به‌طور متوسط هر دو دهه، شاهد یک دگرگونی اجتماعی - سیاسی مهم بوده است. از آستانه‌ی انقلاب مشروطه و ورود جامعه‌ی ایرانی به دورانی نوین از تاریخ و فرهنگ خود،

مقطعی بیش از دو دهه یافت نمی‌شود که در آن یک تحول اجتماعی عمده رخ نداده باشد و جامعه را دستخوش تغییر نکرده باشد. برخی از جامعه‌شناسان، تاریخ معاصر ایران، به‌ویژه دوران مشروطه به بعد را که دوران اوج آشنایی و مواجهه‌ی ایران با فرهنگ و تمدن غرب است، با گسستی در تاریخ جامعه و ورود ایران به دوران مدرن تعبیر می‌کنند. گذشته از اینکه چنین رویکردی نسبت به جامعه‌ی ایرانی و سربرآوردن مفهومی به نام «مدرنیته‌ی ایرانی» در دوران معاصر را پذیریم یا نه، در اصل تغییر مستمر و بدون وقفه در جامعه‌ی ایرانی در سده‌ی اخیر مناقشه‌ی چندانی نمی‌توانیم بکنیم. روشن است که در این تحول مستمر، نهاد دین و گروه متولیان رسمی آن نیز که یکی از پایه‌های ثابت مواجهات است، حضوری انکارناپذیر، پیوسته و معمولاً سرنوشت‌ساز دارند.

مرجعیت شیعه در تحولات اجتماعی - سیاسی معاصر ایران، حضوری پررنگ و با نقش‌های متفاوت و گاه متضاد داشته است. چنین حضوری گاه در جهت کنش‌گری و مبدأ تغییر واقع شدن بوده است (حضور فعال شماری از علما و مراجع برجسته در جریان انقلاب مشروطه)، گاه در جهت تأثیرپذیری و واکنش‌گری در مواجهه با تحولات بوده است (مواجهه با مدرنیزاسیون اجباری رضا شاه در ایران) و گاه در قالب سکوت و انفعال بروز یافته است (سکوت مرجع وقت شیعه در تعارض دولت مصدق با دربار و دولت انگلیس در جریان ملی کردن صنعت نفت). چنین نبود که مرجعیت همواره پیش‌قراول یا دنباله‌روی تحولات اجتماعی باشد؛ بلکه مانند گروه‌های اجتماعی دیگر، به‌عنوان عاملی اجتماعی، در مواجهه با این تحولات، هم تأثیرگذار بوده و هم تأثیرپذیر؛ هم دچار قبض و محدودیت و افول می‌شد و هم به گسترش نفوذ و عمل خود می‌پرداخت. در نظر گرفتن چنین جایگاهی برای مرجعیت، باعث می‌شود که در بررسی سیر تاریخی مرجعیت شیعه در ایران در نیم‌سده‌ی اخیر، خود را به مناسبات، تحولات و تعاملات درونی مرجعیت و حوزه‌ی علمیه محدود نکنیم و مرجعیت را در زمینه‌ی بزرگ‌تر اجتماعی - سیاسی بررسی کنیم.

مقاله‌ی پیش‌رو دربردارنده‌ی بررسی تاریخی تفصیلی دوران مرجعیت واحد آیت‌الله بروجردی و آستانه و زمینه‌ی قبلی این دوره است. اهمیت این برهه‌ی زمانی به دو دلیل است؛ نخست اینکه طی این برهه، برای نخستین‌بار شاهد شکل‌گیری یک کانون قدرتمند

مرجعیت شیعه در ایران هستیم که سبب می‌شود حوزه‌ی علمی‌ی قم به‌لحاظ نفوذ و تأثیرگذاری اجتماعی از حوزه‌ی هزارساله‌ی نجف پیشی بگیرد و دوم اینکه این دوره به‌دلیل رقم خوردن دوران جدید مرجعیت شیعه در ایران، شایسته‌ی بحث و بررسی تفصیلی است. برای اینکه این بررسی به شکل منظم‌تر و دقیق‌تری صورت پذیرد، محورهایی برای ترسیم مختصات دوران تعیین می‌کنیم. استفاده از این محورها ما را در فهم برهم‌کنش مرجعیت با جامعه و حکومت یاری می‌دهد: زمینه‌ی اجتماعی - سیاسی؛ وضعیت حوزه‌ی علمی؛ مناسبات مرجعیت و جامعه؛ مناسبات مرجعیت و نظم سیاسی مستقر.

## ۲. زمینه‌ی اجتماعی - سیاسی

مرجعیت واحد آیت‌الله بروجردی در دورانی تحقق یافت که جامعه‌ی ایرانی تجربه‌ی عصر پهلوی اول (رضا شاه) را پشت‌سر نهاده بود. سکونت آیت‌الله بروجردی در قم و برعهده گرفتن زعامت حوزه‌ی علمی در سال ۱۳۲۳ و احراز جایگاه مرجعیت واحد در سال ۱۳۲۵، مدتی پس از سقوط رضا شاه و پایان یافتن اشغال ایران توسط نیروهای متفقین به‌وقوع پیوست. برای بررسی زمینه‌ی اجتماعی - سیاسی مرجعیت آیت‌الله بروجردی، بازخوانی اجمالی تحولات ایران در عصر رضا شاه گریزناپذیر است.

در خصوص تحولات دامنه‌داری که جامعه‌ی ایران در عصر رضا شاه تجربه کرد، تعابیر متعددی به کار رفته است که شاید مفهوم «مدرنیزاسیون اجباری» بیش از دیگر مفاهیم برای نام‌گذاری این دوره به کار رفته باشد. اقداماتی نظیر کاستن قدرت روحانیان و زمین‌داران بزرگ، یکپارچه کردن شهرها، اسکان عشایر و خلع سلاح ایلات، تأسیس دادگستری و تصویب نخستین قانون مدنی ایران، تصویب و اجرای قانون متحدالشکل کردن لباس و کشف حجاب، همسان‌سازی نیروهای نظامی و تشکیل ارتش ایران و تصویب قانون خدمت اجباری سربازی، تشکیل سازمان ثبت احوال برای شناسایی مشمولان نظام اجباری و ترکیب گروه‌های اجتماعی مختلف، تأسیس بانک سپه برای سامان بخشیدن به امور مالی و حقوقی نظامیان، خرید سلاح‌های جدید، تأسیس دانشکده‌ی افسری، تأسیس بانک ملی ایران، ساخت راه‌آهن سراسری ایران، جاده‌سازی و گسترش زیرساخت‌های ارتباطات،

تأسیس رادیو ایران و خبرگزاری پارس، تأسیس دانشگاه تهران، گسترش صنایع، تأسیس فرهنگستان ایران و تغییر تقویم رسمی ایران از تقویم هجری قمری به تقویم خورشیدی جلالی، عمده‌ترین اقدامات رضا شاه در دوره‌ی حدوداً بیست ساله‌ی سلطنتش بر ایران هستند.

تاجایی که به بحث ما مربوط می‌شود، در دوره‌ی رضا شاه، سه خط سیر اساسی برای تغییر زیربنایی ساختار جامعه‌ی ایران رهگیری شده است:

۱. تغییر ساختار ایلاتی جامعه‌ی ایران؛

۲. بنیان نهادن دولت دیوان‌سالار خودکامه‌ی مدرن؛

۳. تلاش برای کاهش نفوذ روحانیت و نهادهای سنتی.

این اقدامات رضا شاه مهم‌ترین سرفصل‌های اقدامات وی تلقی می‌شوند که بسیار با موضوع پژوهش ما مرتبط هستند. رضا شاه با برهم‌زدن ساختار ایلاتی - عشایری جامعه‌ی ایران از طریق اقداماتی نظیر کوچ دادن اجباری آن‌ها، اسکان دادن عشایر، خلع سلاح ایلات و ...، اهداف گوناگونی مانند کاستن از قدرت نظامی عشایر علیه دولت مرکزی، جلوگیری از ناامنی در کشور، تثبیت اقتدار دولت مرکزی و ... را به‌طور هم‌زمان پیگیری می‌کرد. تغییر بافت ایلاتی - عشایری ایران، بی‌شک پیامدهای متعدد اجتماعی دربردارد؛ اما با توجه به بحث ما، شاید مهم‌ترین این پیامدها، تسهیل بیشتر زمینه‌ی تبدیل مرجعیت محلی به مرجعیت فرامحلی و متمرکز باشد. تا نخستین سال‌های حکومت قاجار که ارتباطات راه دور و زیرساخت‌های حمل‌ونقل و مخابرات در جامعه‌ی ایران وجود نداشت، فضای حاکم بر مرجعیت، مرجعیت محلی بود. به دلیل نبود ابزارهای ارتباطی و خرابی یا ناامنی راه‌ها، حوزه‌ی نفوذ هر یک از مجتهدان به شهر و ناحیه‌ی محل سکونت آنان محدود می‌شد و مجتهدان در این دوران، مراجع محلی بودند که در نقاط دیگر کشور (جز در مجامع علمی و حوزوی) شناخته شده نبودند و در نتیجه، مرجعیتی نیز نداشتند.

در دوره‌ی قاجاریه، با تأسیس تلگراف‌خانه و چاپ‌خانه، امکان تبادل مجتهدان با بخش‌های بیشتری از مناطق ایران افزایش یافت. این امکانات ارتباطی به مجتهدان امکان چاپ و نشر رساله‌های عملیه (به‌عنوان نماد عینی رابطه‌ی مرجعیت - تقلید) و ارتباط با علما

و مجتهدان دیگر برای شکل دادن شبکه‌ی گسترده و به‌هم‌پیوسته‌ای از مجتهدان صاحب‌نفوذ در ایران را می‌داد. این شبکه‌ی مجتهدان، مهم‌ترین پیش‌نیاز برای تمرکز قدرت و نفوذ مرجعیت بود. تنها در ادامه‌ی چنین روندی، مجتهدان و علما به نیروی اجتماعی بالفعل تأثیرگذاری در مناسبات اجتماعی - سیاسی معاصر ایران بدل شدند. بدون فراهم بودن امکان تلگراف زدن مداوم علما و تبادل اخبار و مواضع با یکدیگر و شکل‌گیری پایه‌ی اجتماعی فرامحلی برای مراجع، مرجعیت نمی‌توانست در سطح بدنه‌ی اجتماعی (نه در مجامع علمی و مذهبی) به نفوذ و قدرت یکپارچه‌ی تأثیرگذار دست یابد.

اقدامات رضا شاه در راستای تقویت امکانات ارتباطی و توسعه بخشیدن به شهرنشینی، در تداوم تحولات آغاز شده از دوره‌ی قاجار، پیامدی ناخواسته برای حکومت وی در پی داشت که چیزی جز فراهم آوردن زمینه برای گسترش نفوذ مجتهدان و علما نبود.<sup>۱</sup> با اقدامات رضا شاه در قبال عشایر و ایلات ایران، یکی دیگر از پیش‌نیازهای ضروری برای تبدیل مرجعیت محلی به مرجعیت فرامحلی و متمرکز فراهم شد. از دیرباز، مرجعیت در ایران تحت تأثیر مناسبات قومی و منطقه‌ای بود. چنین تأثیراتی همچنان نیز پابرجا است؛ گرچه مانند گذشته اهمیت تعیین‌کننده‌ی خود را از دست داده است. برای نمونه، تقلید قومیتی شکل شناخته‌شده‌ای از تقلید است که طی آن، افراد وابسته به یک هویت قومی، بیشتر به تقلید از مجتهدی گرایش دارند که از قوم خودشان باشد.<sup>۲</sup> گرچه معیارهای قومیتی همچنان به‌عنوان یکی از متغیرهای اصلی تعیین‌کننده‌ی پایگاه اجتماعی مرجعیت پابرجا

۱. آشکار است که جهت‌گیری رضا شاه، تحدید هرچه بیشتر نفوذ و مداخله‌ی علما و روحانیان در امور سیاسی و اجتماعی بود و در این راستا آگاهانه تمهیدات متعددی اندیشید و برنامه‌هایی را اجرایی کرد که در ادامه تشریح می‌شود. اما در این دسته‌ی خاص از اقدامات (تقویت ارتباطات و راه‌های مراسلاتی و مخابراتی) پیامد ناخواسته‌ی اقدامات رضا شاه، تسهیل ارتباط علما و روحانیان با یکدیگر (برخلاف تمایل و هدف وی) نیز بود.

۲. «پس از رحلت مرحوم اصفهانی، بیشتر علمای آذربایجان پس از شور با هم، مردم ناحیه را به مرحوم آیت‌الله حجت تبریزی، ارجاع دادند. بیشتر اعراب، به مرحوم حکیم رجوع کردند. پس از فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی و در حیات او، اهالی شاهرود و شاید بیشتر شهرهای خراسان، به مرحوم آیت‌الله شاهرودی رجوع کردند و همچنین در موارد دیگر؛ و این امر قطعاً تصادفی نبوده است، بلکه حمل بر صحت آن، این است که اهل هر دیاری فرد همشهری خود را بهتر می‌شناسند و زمینه‌های تقلید او از قبل در آن شهر، فراهم گردیده بوده است. قبل از این هم مرحوم آیت‌الله شریانی (۱۲۴۸-۱۳۲۲ ه.ق) و شیخ حسن ممقانی (۱۲۳۸-۱۳۲۳ ه.ق) در نجف، بیشتر مرجع ترک‌ها بودند تا فارس‌ها» (واعظزاده خراسانی، ۱۳۷۳: ۱۶-۱۷).

است، تردیدی وجود ندارد که این معیارها اکنون به طور نسبی، «تعیین کنندگی» خود را از دست داده‌اند. روشن است که برهم‌زدن ساختار عشایری و ایلاتی جامعه‌ی ایران و رهگیری ناسیونالیسم، تا حدودی در کمرنگ شدن این معیارها مؤثر بوده است؛ تا جایی که مراجعت آیت‌الله بروجردی به قم که تا پیش از آن تنها به‌عنوان مجتهد و مرجعی محلی برای مردم لرستان و برخی مناطق غربی ایران شناخته شده بود و سکونت ایشان در این کانون حوزوی، متأثر از همین عامل (فرارفتن مرجعیت از قومیت خاص «لر») و عوامل متعدد دیگر، در فاصله‌ای کوتاه به شهرت فرامحلی و حتی فرامنطقه‌ای ایشان منجر شد و توجه بسیاری از شیعیان کشورهای دیگر نظیر پاکستان، عراق و حتی کشورهای اروپایی را به خود جلب کرد.

خط سیر دیگر حکومت رضا شاه که در بحث ما اهمیت دارد، بحث بنیان نهادن دیوان‌سالاری مدرن است. رضا شاه را باید سرمنشاء بسیاری از ساختارهای بوروکراتیک ایران مدرن به شمار آوریم. تأکید ویژه‌ی او بر اقداماتی نظیر تأسیس نظام آموزشی مدرن در ایران، تشکیل سازمان ثبت احوال، تأسیس دادگستری و تصویب نخستین قانون مدنی ایران، تصویب و اجرای قانون متحدالشکل کردن لباس و کشف حجاب، به‌عنوان مهم‌ترین سرفصل‌های تلاش‌های حکومت پهلوی اول برای توسعه و گسترش بوروکراسی، خالی از فایده نیست. چنین اقدامی به شکل‌گیری طبقه‌ی جدیدی از کارمندان اداری منجر شد که به سرعت در جامعه‌ی ایران به منزلت و موقعیت اجتماعی قابل توجه رسیدند. شکل‌گیری چنین طبقه‌ای در کنار گسترش تدریجی شهرنشینی و مذهب‌زدایی رضا شاه، بیش از گذشته زمینه‌ای برای شکل‌گیری تجددخواهی و سبک‌های نوین دین‌ورزی فراهم کرد؛ سبک‌های دین‌ورزی که تحت رابطه‌ی «مرجعیت - تقلید» به شکل سنتی و مألوف آن قابل کلیشه‌سازی نبودند. این سبک‌ها به گسترش رابطه‌ی تقلید به بسیاری از شئون دیگر اجتماعی-سیاسی، غیر از آنچه در مبادی تقلید می‌گنجد (فقط تقلید شرعی در فروع دین) منجر می‌شد. می‌توانیم تأسیس نظام آموزشی مدرن و نماد آن، دانشگاه تهران را مهم‌ترین عامل در چنین تحولی بدانیم. محمل اصلی نواندیشی دینی که انتظاراتی غیر از تلقی سنتی از تقلید و مرجعیت را ایجاد می‌کرد، نظام آموزشی نوین و در رأس آن، دانشگاه تهران

بود. نوآندیشانی که نهادهای انجمن اسلامی برای بخش‌های مختلف را تأسیس کردند (انجمن اسلامی دانشجویان، مهندسان، پزشکان و ...)، بعدها در پی درگذشت آیت‌الله بروجردی، حتی بیش از جریان‌های سنتی حوزه‌ی علمیه، نگران بحران مرجعیت بودند و پیرامون این موضوع اندیشه کردند. اثر مهم «بحثی درباره‌ی مرجعیت و روحانیت» محصول سخنرانی و تعامل فکری همین جریان حامل نوآندیشی دینی (چهره‌هایی نظیر آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، استاد مطهری، آیت‌الله بهشتی، علامه طباطبایی و ...) در محمل انجمن اسلامی دانشجویان بود. اقدامات رضا شاه در تکوین نظام دیوان‌سالاری نوین، به آنچه وی در پی آن بود (مذهب‌زدایی و کاهش نفوذ علما و مجتهدان) منجر نشد و تنها زمینه‌ای فراهم آورد تا گرایش‌های جدید دین‌ورزانه در طبقات شهری سربر آورند، رابطه‌ی «تقلید - مرجعیت» را مورد بازتفسیر قرار دهند و باب مسائل نوینی را در این رابطه بگشایند.<sup>۱</sup>

در ادامه باید از گرایش حکومت رضا شاه برای کاهش نفوذ روحانیت و نهادهای سنتی سخن بگوییم که در بحث ما در مورد زمینه‌های اجتماعی - سیاسی دوران مرجعیت واحد آیت‌الله بروجردی، اهمیت زیادی دارد. برخورد رضا شاه با مسئله‌ی مذهب و نهادهای سنتی قبل و بعد از تثبیت سلطنت پهلوی، دو گانه و قابل تأمل است. بیشتر پژوهشگران و صاحب‌نظران، این برخورد دو گانه را به دلیل نیاز بسیار رضا خان به حمایت علما و بخش‌های سنتی جامعه تا پیش از نابودی سلسله‌ی قاجار و تأسیس حکومت پهلوی و حذف رقبای سیاسی از عرصه می‌دانند که به در پی گرفتن ظاهر سازی در دیدگاه‌ها و نگرش‌های مذهبی وی منجر شد؛ بنابراین، رضا شاه پس از براندازی سلطنت قاجاریه و

۱. تصادفی نیست که این گرایش‌های جدید دین‌ورزانه، پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی، بیش از همه در راستای تقویت بعد اجتماعی - سیاسی و فراحوزوی مرجعیت تلاش کردند.

۲. شایان توجه است که این نیاز، نوعی نیاز دوسویه بود و مهم‌ترین مراجع تقلید شیعه در آن برهه با تلاش رضا خان برای براندازی سلطنت قاجار و تشکیل حکومت پهلوی همراهی کردند. اسنادی که از دوره‌ی مهاجرت اعتراضی (یا تبعید) مراجع نجف - آیات ابوالحسن اصفهانی، مهدی خالصی و میرزای نائینی - به شهر قم در سال ۱۳۰۳ خورشیدی و مقارن با آغاز سلطنت ملک فیصل در عراق (تحت حمایت بریتانیا) و همچنین زندگی شیخ عبدالکریم حائری باقی مانده‌اند، نشان می‌دهند که هر سه مرجع تقلید ذکر شده با نظر مثبت به تلاش رضا خان می‌نگریستند، برآمدن وی را پس از سال‌ها نامنی و بی‌ثباتی و اشغال ایران پس از انقلاب مشروطه و جنگ جهانی اول، برای کشور مفید می‌دانستند



تأسیس حکومت پهلوی و حذف یکایک رقبای سیاسی<sup>۱</sup>، با جلب نظر موافق علما و بخش‌های سنتی جامعه، ماهیت واقعی خود را آشکار کرد که کاستن از نفوذ نهادهای سنتی دینی جزئی تغییرناپذیر از آن بود<sup>۲</sup>.

برخورد دوگانه‌ی رضا شاه با علما قبل و بعد از تثبیت سلطنت، برخوردی پیچیده و آگاهانه است که به‌عنوان طرحی گام‌به‌گام برای حذف یکایک مخالفان حکومت دیکتاتوری خود به کار بسته است. گرچه این رویکرد به‌عنوان یک چارچوب تحلیلی با برخی شواهد تأیید می‌شود، به نظر می‌رسد مسئله‌ی چندان پیچیده‌ای نبوده است. تغییر نوع برخورد رضا شاه با مسئله‌ی مذهب و سنت، محصول سیر تحول فکری وی نیز به شمار می‌رود. وی که در راستای تشکیل یک دولت مرکزی مقتدر گام برمی‌داشت، کم‌کم با موانعی روبه‌رو می‌شد که تصور می‌کرد یکی از سرمنشاهای اصلی آن‌ها، سنت و مذهب و متولیان آن‌ها، یعنی علما و روحانیان است. جاه‌طلبی‌های شخصی وی که به‌ویژه پس از مسافرت به ترکیه و مشاهده‌ی اقدامات آتاتورک توسعه یافت نیز بر شدت عمل وی در برخورد با این مانع فرضی می‌افزود. رضا شاه پس از تثبیت پایه‌های حکومت پهلوی، با اقدامات متعددی تلاش کرد که زنجیر ارتجاع مذهبی و سنتی را از جامعه‌ی ایران بگسلد و بدین طریق راه را برای پیشرفت ایران هموار کند. این اقدامات فهرست گسترده‌ای، از تأسیس نظام آموزشی مدرن و به چالش کشیدن متدهای آموزشی سنتی که تحت سیطره‌ی روحانیان بود تا تأسیس دادگستری و تصویب قانون مدنی برای خارج کردن محاکم از

---

و به همین دلیل قرار گرفتن رضا خان در مصدر حکومتی در ایران را راهکاری برای بازگشت ثبات و آرامش به کشور می‌دانستند.

۱. نمونه‌ای از این گونه اقدامات رضا خان در راستای حذف رقبای سیاسی با توسل جستن به مسائل مذهبی، در برخورد وی با سید ضیاءالدین طباطبایی و ارتباطاتی که سید ضیاء با گروه‌های غیرمسلمان، به‌ویژه ارامنه داشت، دیده می‌شود.  
۲. یکی از معاشران و شاگردان آیت‌الله بروجردی با اشاره به همین امر می‌گوید: «چهره‌ی رضا خان، قبل از حکومت و حتی اول آن، با رضا خان پس از استقرار حکومت بسیار فرق دارد. رضا خان، قبل از حکومت، رئیس قزاق‌ها بود، تظاهر به دینداری می‌کرد، برای قزاق‌ها یک مرکز روضه‌خوانی ساخته بود که در آنجا مفصل عزاداری می‌شد و دسته‌ی قزاق‌ها منظم‌ترین دسته‌های سینه‌زنی بود. حتی یک سال دسته‌ی قزاق‌ها، قمه هم می‌زدند. رضا خان، دسته‌ی سینه‌زنی را می‌آورد پیش آقای بهبهانی، می‌گفت: اینان قشون شما هستند. قشون امام زمان هستند. اوایل حکومت می‌آمد قم، خدمت آقای حائری و رساله‌ی ایشان را به دست می‌گرفت و می‌گفت: من مقلد شما هستم. این چنین تظاهر سازی می‌کرد» (مصاحبه با حجت‌الاسلام حسین بُدلا، مجله‌ی حوزه: ۴۳-۴۴: ۸۹).

نظارت روحانیان و تأسیس ثبت احوال و یکسان‌سازی لباس و دولتی کردن روحانیت را شامل می‌شد.<sup>۱</sup>

تنها دو سال پس از آغاز سلطنت رضا خان، در سال ۱۳۰۶، سیاستگذاری حکومت در مورد گروه‌های صاحب نفوذ و قدرت اجتماعی، به‌ویژه علما، تجار و سران قبایل، آغاز شد. اولین گام، کسب شناخت لازم از تعداد، میزان نفوذ اجتماعی، گرایش سیاسی و توانایی‌های مالی علمای دینی در سراسر کشور بود. برای این کار، متحدالمآل (بخش‌نامه) ۳۱۹۰ در خرداد ۱۳۰۶ صادر شد. به موجب این متحدالمآل، همه‌ی ایالت‌ها موظف شدند اطلاعات مشروحو را درباره‌ی تعداد تقریبی ارباب عمامه و تشخیص علمای متنفذ با ذکر استطاعت مالی و تمایلات سیاسی و اجتماعی آنان، تجار متنفذ و تشخیص اعتبارات و

۱. به‌طور مشخص، اقدامات رضا شاه برای کاستن از نفوذ روحانیان به شرح زیر است: «۱- عدم حضور پنج تن از مجتهدین طراز اول در مجلس به‌عنوان ناظر بر شرعی بودن قوانین مطابق قانون اساسی مشروطه؛ ۲- کنترل روحانیان و تقلیل عده‌ی آن‌ها از طریق اجرای قانون لباس متحدالشکل و امتحان گرفتن از آن‌ها برای اخذ جواز عمامه و لباس؛ ۳- تغییر در نظام قضایی و تأسیس محاکمی که با قوانین جدید (مطابق قوانین اروپایی) به داوری و قضاوت می‌پرداختند (برای اداره‌ی تشکیلات قضایی جدید، از جوانان تحصیلکرده اروپا استفاده می‌شد؛ درحالی‌که پیش از آن، قضاوت بیشتر توسط روحانیون و براساس موازین شرع مقدس صورت می‌گرفت)؛ ۴- تأسیس اداره‌ی ثبت اسناد و املاک و تصویب قانون اجباری ثبت در دفاتر اسناد رسمی (قبل از آن، این کار در محاضر شرعی و با نظارت روحانیان انجام می‌شد. با خارج شدن محاضر شرعی و امور قضایی از دست روحانیان، جریان عادی وزارت دادگستری نیز با دخالت شاه، به‌طور فزاینده‌ای از هم گسیخت. وی از وزارت دادگستری برای مشروعیت بخشیدن به تصرف اموال دیگران و زندانی کردن افرادی استفاده می‌کرد که از واگذاری دارایی و املاک خود به او امتناع می‌کردند. همچنین مخالفان سیاسی حکومت، از طریق نهاد دادگستری مورد بازخواست و محاکمه قرار می‌گرفتند)؛ ۵- تأسیس مؤسسه‌ی وعظ و خطابه در دانشکده‌ی معقول و منقول با هدف تربیت روحانیون دولتی و اعزام آنان به نقاط مختلف برای تبلیغ برنامه‌های حکومتی و ۶- سرکوب روحانیون معترض و قتل، تبعید و حبس آنان (کنترل روحانیون و محدود کردن فعالیت‌های آنان، به شاه فرصت می‌داد با سرعت بیشتری فرایند مدرن‌سازی و اصلاحات از بالا را به اجرا درآورد» (زریری، ۱۳۸۴: ۲۶).

برای گزارش تفصیلی‌تر در مورد مواجهه‌ی رضا شاه با علما به سه کتاب زیر مراجعه کنید:

- امینی، داود. (۱۳۸۲). *چالش‌های روحانیت با رضا شاه (بررسی علل چالش‌های سنت‌گرایی با نوگرایی عصر رضا شاه)*. تهران: نشر سیاسی.

- بصیرت‌منش، حمید. (۱۳۷۶). *علما و رژیم رضا شاه (نظری بر عملکرد سیاسی- فرهنگی روحانیون در سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰)*. تهران: نشر عروج.

- بابایی، امید. (۱۳۸۹). *سازمان روحانیت شیعه در عصر رضا شاه*. قم: مؤسسه‌ی شیعه‌شناسی.

تمایلات سیاسی و اجتماعی آنان و احزاب سیاسی به مرکز بفرستند<sup>۱</sup>. هدف از اقدامات بالا، در گام نخست، شناسایی بود و در گام دوم، برنامه‌ریزی آگاهانه برای کاستن از حیطه‌ی نفوذ گروه‌های اجتماعی نافذ و در صورت لزوم برخورد و رویارویی با آنها. گفتنی است که رضا شاه از توانایی بسیج و تحریک آفرینی سه گروه اجتماعی تجار، روحانیت و سران عشایر، با توجه به خیزهای قبلی مردم ایران در جریان جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه به‌خوبی آگاه بود و می‌دانست برای مهار مخالفان، علاوه بر نیروهای سیاسی نوظهور نظیر احزاب، مطبوعات و روشنفکران، بیش از هر چیز به کنترل سه گروه اجتماعی سنتی مذکور نیاز دارد که از سال‌ها پیش در ایران صاحب جایگاه و امکان شده بودند. رضا شاه برای تثبیت دولت خود کامه‌ی خود هر گروه اجتماعی مخالفی را که توانایی بالقوه یا بالفعل برای تقابل با وی و به چالش کشیدن اقداماتش داشتند، هم‌زمان و به‌طور یکسان مورد هجوم و تحدید قرار داد و به همین دلیل، دشوار می‌توانیم اقدامات رضا شاه در تقابل با روحانیت را ذیل عنوان کلی «مذهب‌ستیزی» صورت‌بندی کنیم. این صورت‌بندی توصیف‌کننده‌ی همه‌ی واقعیت نیست؛ زیرا رضا شاه تنها با مذهب و متولیان رسمی آن به ستیز برخاست؛ بلکه همه‌ی گروه‌های صاحب پایگاه و جایگاه اجتماعی، اعم از تجار، زمین‌داران، سران عشایر، روزنامه‌نگاران، نویسندگان، روشنفکران و ... که مانع یا خطری برای حکومت خود کامه و توسعه‌ی آمرانه‌ی وی محسوب می‌شدند، هدف تحدید و تهدید وی بودند. در این سیر، روحانیت نیز به‌عنوان یکی از مهم‌ترین گروه‌های مرجع و صاحب‌نفوذ اجتماعی و اقتصادی، هدف فشار حکومت رضا شاه قرار گرفت؛ اما این امر از

۱. نک: ابطحی، سید مصطفی. (۱۳۸۴). «دین‌ستیزی پهلوی و گفتمان دینی از آیت‌الله حائری تا امام خمینی». *سقوط*

(مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی). صص ۲۷-۶۶.

نویسنده در این مقاله، پس از برشمردن اقدامات رضا شاه برای شناسایی تعداد و کیفیت مخالفان خود در میان روحانیان، تجار و احزاب سیاسی، تلاش وی برای کاستن نفوذ علما را این‌گونه توصیف می‌کند: «در اواسط دهه‌ی ۱۳۱۰، با اینکه در قوانین مملکتی هنوز نفوذ عنصر اسلامی مشهود بود، روحانیون عملاً از حیطه‌ی قضاوت و دادگستری کنار گذاشته شده و در حوزه‌ی تعلیم و آموزش نفوذ خود را کاملاً از دست دادند. علاوه بر این با تسلط دولت بر موقوفات، قدرت مالی روحانیون نیز رو به کاهش گذاشت. رضا شاه ترجیح می‌داد به جای رویارویی با علما، آن‌ها را نادیده بگیرد. در نتیجه‌ی اقدامات او، کارکردهای قضایی، آموزشی و انسان‌دوستانه‌ی علما کاهش می‌یافت و منزلت آنان عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌گرفت؛ به صورتی که علما و روحانیان، رهبری اجتماعی و فرهنگی و تاحدودی مذهبی خود را خصوصاً در طبقات بالای اجتماعی از دست می‌دادند».

قاعده‌ی کلی‌تری که در بالا بیان کردیم (اعمال فشار و تحدید نفوذ همه‌ی گروه‌های اجتماعی و نیروهای سیاسی دارای توان تحرک و سازماندهی برای به چالش کشیدن قدرت حکومت مرکزی) تبعیت می‌کرد. از آنجا که موضوع بحث ما سیر طی شده در مرجعیت شیعه در دوران رضا شاه است، گروه‌های اجتماعی دیگر و نیروهای سیاسی، موضوع بحث ما نیستند و بررسی خود را بر تعامل و رویارویی رضا شاه با روحانیت متمرکز می‌کنیم.

پس از آنکه رضا شاه موفق شد در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ ه.ش نظر مراجع تقلید نافذ وقت شیعه (آیات ابوالحسن اصفهانی، میرزای نائینی و شیخ عبدالکریم حائری) و بسیاری از روحانیان سیاسی<sup>۱</sup> دیگر را برای الغای سلطنت قاجار جلب کند و با تشکیل پرشبهه‌ی مجلس مؤسسان در آذر ۱۳۰۴ ه.ش، الغای سلطنت قاجار را اعلام کند و به تشکیل سلطنت پهلوی رسمیت بخشد، در اردیبهشت ۱۳۰۵ تاجگذاری کرد و بر تخت سلطنت تکیه زد.

حدود یک سال و نیم بعد از آغاز رسمی سلطنت رضا شاه، نخستین درگیری مستقیم وی با روحانیت، در آذر سال ۱۳۰۶ بر سر قانون نظام وظیفه‌ی اجباری رخ داد.<sup>۲</sup> در جریان

۱. از جمله سید حسن مدرس که در آغاز با برخی اقدامات رضا خان در مقام رئیس‌الوزاری همراهی کرد (او در ادامه به یکی از مخالفان سرسخت خود کامگی رضا شاه بدل شد) و سید ابوالقاسم کاشانی که از اعضای مجلس مؤسسانی بود که بر تغییر سلطنت رأی داد.

۲. «... [رضا شاه] ظاهر سازی [به تبعیت از علما] می‌کرد تا اینکه قضیه‌ی «نظام اجباری» از طرف رضا خان مطرح شد. علما این را بهانه قرار دادند برای مبارزه با رضا خان و اینکه او می‌خواهد با بردن بچه‌های مردم به سربازخانه‌ها، آنان را بی دین کند. علمای اصفهان، به رهبری آقا حاج آقا نورالله، برای تحصن به قم آمدند و همچنین علمای شیراز، از جمله آقا سید عبدالباقی شیرازی و آقا سید عبدالله شیرازی و... به حمایت از علمای اصفهان به قم آمدند. [در این دوران] سیاست مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری، حفظ حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود؛ از این رو سعی می‌کرد مخالفت علنی نداشته باشد» (مصاحبه با حجت‌الاسلام حسین بُدلا، مجله‌ی حوزه: ۴۳-۴۴: ۸۹). این گفته‌ی راوی که علما نظام اجباری را «بهانه» قرار دادند، احتمالاً ناظر به این امر است که تقابل رضا شاه و علمای دینی ریشه و علتی غیر از قانون نظام اجباری داشته است. طبق اسناد تاریخی، در تاریخ دوم شهریور ۱۳۰۶، یعنی چند ماه قبل از ابلاغ فرمان نظام اجباری، بخش‌نامه‌ای از طرف ریاست‌الوزراء صادر شد که با هدف کاهش نفوذ علما و تهدید و ارباب آن‌ها، از تعابیر و الفاظ توهین‌آمیزی در خصوص آن‌ها استفاده کرد. دولت در این بخش‌نامه، علما و روحانیان را به بازیچه قرار دادن مقدسات اسلامی و نوامیس ملی برای هوا و هوس خود متهم کرد و حکم آن‌ها را معادل حکم مفسدین فی الارض دانست و به مأموران حکومتی دستور داد که با القائنات نفاق‌آمیز و تلقینات فسادانگیز آن‌ها مبارزه کنند و درصدد جلوگیری از تحریک فساد و فتنه برآیند. این بخش‌نامه زنگ خطر را برای علما و روحانیان به صدا درآورد و

قانون نظام وظیفه یا نظام اجباری، نارضایتی عمومی از حکومت رضا شاه بیشتر شد. مردم مقابل منازل علمای شهرها و ولایات جمع شدند و «غوغایی به راه انداختند و هریک را از خانه بیرون کشیده، روانه‌ی قم ساختند که بروید و رفع ظلم از ما بنمایید» (مکی، ۱۳۶۱: ۴۰۷). این نمونه به‌خوبی نقش واسط علمای و مراجع را در نزد مردم نشان می‌دهد. مردم در جریان این اقدامات حکومت، همواره از علمای و مراجع محلی انتظار پیش قدم شدن و برعهده گرفتن رهبری اعتراضات را داشتند. در این جریان، آیت‌الله نورالله اصفهانی که از علمای بنام مشروطه‌خواه بود، در آغاز از پیش قدم شدن سرباز زد؛ اما درنهایت با پافشاری مردم، دیگر علمای اصفهان را نیز به مهاجرت به قم ترغیب کرد و جمع زیادی از علمای اصفهان، شیراز، تهران، اراک و شهرهای اطراف به قم مهاجرت کردند. از آنجا که جریان اعتراض گسترش زیادی یافت، رضا شاه تلاش کرد با کنترل شهر قم و جلوگیری از پیوستن جمع بیشتری از مردم به تحصن‌کنندگان و از سوی دیگر اعزام چهره‌های سرشناس حکومتی نظیر تیمورتاش برای مذاکره با علمای، به غائله پایان بخشد. با پافشاری مهاجران، رضا شاه با خواسته‌های پنج‌گانه‌ی آن‌ها که شامل «تجدیدنظر در قانون نظام اجباری»، «انتخاب پنج نفر از علمای در مجلس»، «تعیین ناظر شرعیات در کلیه‌ی ولایات»، «جلوگیری از منهیات» و «اجرای مواد مربوط به محاضر شرع» می‌شد، موافقت کرد؛ اما علمای مراجعت از قم را به تصویب قانونی مطالبات خود در مجلس شورای ملی موکول کردند. پس از تهیه‌ی لایحه توسط دولت و تقدیم به مجلس و اندکی پیش از طرح آن در مجلس، واقعه‌ی درگذشت مشکوک آیت‌الله نورالله اصفهانی در دی ماه ۱۳۰۶، به پایان مهاجرت علمای منجر شد. نکته‌ی مهم در این جریان، حمایت نکردن همه‌جانبه‌ی مراجع تقلید برجسته‌ی وقت (شیخ عبدالکریم حائری، میرزای نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی) از علمای مهاجر بود که هرچند به مسائلی نظیر دوران‌دیشی این مراجع برای حفظ حوزه‌ی علمیه از گزند تعرض رضا شاه نسبت داده شد، با توجه به سوابق روابط حسنه‌ی رضا خان با این مراجع در دو سال قبل‌تر، به شکل دیگری نیز قابل تحلیل است: مراجع وقت از این

مهاجرت و تحصن حمایت شایانی نکردند؛ زیرا تنها زمانی کوتاه از آغاز سلطنت رضا شاه می‌گذشت و علاقه نداشتند که رابطه‌ی تعاملی قبلی با رضا شاه در اثر این موضوع دچار ضعف یا گسست شود یا اینکه مراجع وقت، نظام وظیفه‌ی اجباری و تشکیل ارتش مقتدر مرکزی را برای حفظ امنیت کشور ضروری می‌پنداشتند و با مطالبه‌ی علمای مهاجر، مبنی بر لغو قانون نظام اجباری، همدلی نداشتند.

پس از پایان مهاجرت علما، نخستین جرقه‌های تقابل جویی آگاهانه و برنامه‌ریزی شده‌ی رضا شاه و حکومت وی با روحانیان مخالف صاحب‌نفوذ، در ذهن‌ها زده شد. مخبرالسلطنه، رئیس‌الوزرای وقت، پس از سفر به قم در جریان مهاجرت علما برای مذاکره بر سر خواسته‌های متحصنین می‌نویسد: «دیانت هم در مملکت اساس اداری می‌خواهد ... اسلام مرامی است ابدی، لیکن در هر وقت اشخاصی لازم است که آن مرام را به قالبی متناسب بریزند و برگ و سازهای نالایق را دور بیفکنند» (هدایت، ۱۳۶۳: ۳۷۸). بدین ترتیب، خط‌مشی دخالت دولت در سامان‌بخشی به روحانیت در ذهنیت دولتمردان شکل گرفت. یکی از سرچشمه‌های تلاش‌های بعدی رضا شاه و دولت‌های وقت برای دولتی کردن روحانیت و مدارس علوم دینی، جریان مقاومت علما در مقابل نظام اجباری بود.

دومین تقابل مستقیم و خشونت‌بار علما و روحانیان با حکومت رضا شاه، در جریان حضور بدون حجاب همسر و فرزندان رضا شاه در حرم حضرت معصومه (س) در قم در مراسم تحویل سال ۱۳۰۷ه. ش رخ داد.<sup>۱</sup> دولت در پی اعتراض شیخ محمدتقی بافقی (پیشکار و امین شیخ عبدالکریم حائری) با وی برخورد شدید کرد. در این روز همسر و دختران رضا شاه به دلیل رعایت نکردن حجاب شرعی مرسوم در رواق حضرت معصومه (س)، مورد اعتراض مردم حاضر در صحن، به جلوداری شیخ بافقی، قرار گرفتند. مطابق

---

۱. برخی منابع تاریخی، نظیر تاریخ بیست‌ساله‌ی ایران، به اشتباه تاریخ این نزاع را نوروز ۱۳۰۶ ذکر کرده‌اند و این جریان را نخستین درگیری مستقیم علما و مردم با رضا شاه عنوان کرده‌اند؛ درحالی که طبق اسناد متعدد تاریخی، این درگیری در نوروز ۱۳۰۷ و بعد از جریان تحصن علما در آذر ۱۳۰۶ در اعتراض به اجرای قانون نظام اجباری رخ داد و طبق برخی تحلیل‌ها، رضا شاه که در جریان تحصن علما مجبور به عقب‌نشینی اولیه شده بود و از سرسختی روحانیان، احساس خطر کرده بود، از جریان نوروز ۱۳۰۷ برای انتقام‌جویی و ترساندن روحانیان استفاده کرد.

گزارش‌های تاریخی، رضا شاه پس از اطلاع از ماجرا به همراه گروهی از افسران و سربازان مسلح به قم آمد و یکسره وارد حرم شد و شیخ محمدتقی بافقی را زیر ضربات مشت و لگد و شلاق و دشنام‌های خود قرار داد. سپس وی را به شهربانی تحویل دادند و برای مدت پنج ماه در حبس نگه داشتند تا سرانجام با وساطت حاج شیخ عبدالکریم حائری، به شهرری تبعید شد و در همان‌جا درگذشت. این برخورد، دومین رویارویی مستقیم روحانیان با رضا شاه بود که همچنان به سطوح بالاتر روحانیت (مراجع تقلید وقت) راه نیافت و با خویشتن‌داری شیخ عبدالکریم حائری ابعاد وسیع‌تری به خود نگرفت. در آن زمان حائری برای پایان بخشیدن به التهاب شهر قم، در پی این حادثه فتوای شرعی بدین شرح صادر کرده بود: «صحبت و مذاکره در اطراف قضیه‌ی اتفاقیه‌ی مربوط به شیخ محمدتقی خلاف شرع انور و مطلقاً حرام است» (مکی، ۱۳۶۱: ۲۸۷).

در تحلیل عدم ورود مراجع به این منازعه، بار دیگر می‌بینیم که برخی محققان بر تدبیر و دوراندیشی روحانیان طراز اول تأکید کرده‌اند و گفته‌اند که رضا شاه پس از جریان تحصن علما در اعتراض به اجرای قانون نظام اجباری، از مانع‌آفرینی و نفوذ اجتماعی آن‌ها احساس خطر کرده بود و مترصد فرصتی برای وارد آوردن ضربه‌ای اساسی به تشکیلات حوزوی قم بود و به این دلیل، جریان اعتراض مردم و شیخ بافقی، فرصتی بسیار مناسب در اختیار وی قرار داده بود تا ضربه‌ی نهایی را به قم بزند؛ اما شیخ عبدالکریم حائری با درک چنین شرایطی، با تدبیر و درایت از این گرده‌ی سخت عبور کرد و مانع از هم پاشیدن و انحلال جریان حوزوی قم شد (منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۳۲۶-۳۲۸). چنانکه در مورد حادثه‌ی نخست گفتیم، می‌توانیم عدم موضع‌گیری تقابلی مراجع را به گونه‌ی دیگری نیز تحلیل کنیم. به هرروی، این حادثه بهت و حیرت بسیاری از روحانیان و مردم را به همراه داشت.<sup>۱</sup>

---

۱. «طلاب علوم دینی و علماء و اهالی مذهبی قم از اعمال خشن و شدید شاه در حال بهت و حیرت بودند و هیچ تصور نمی‌کردند که کار به اینجا بکشد و شاه جرئت چنین اقدامات سختی را که نسبت به آستانه و مقام روحانیت در انتظار عامه توهین‌آمیز بود، نماید. مخصوصاً گاو سر خوردن شیخ محمدتقی، خزانه دار مرحوم شیخ عبدالکریم حائری که تمام وجوه بریه نزد او جمع آوری و حقوق علماء و طلاب را شخصاً می‌پرداخت و در مواقع غیبت حاج شیخ عبدالکریم به جای او به امام جماعت می‌ایستاد، تأثیر عجیبی در اذهان مردم بخشید». گزارش مفصلی از این ماجرا در روزنامه‌ی قیام شرق در سال ۱۳۲۵ منتشر شده که حسین مکی آن را نقل کرده است (مکی، ۱۳۶۱: ۲۸۵-۲۸۸).

پیش از این، رضا شاه به عنوان چهره‌ای مذهبی که در ظاهر به روحانیان احترام می‌گذاشت شناخته شده بود؛ اما این حادثه، خشونت‌بارترین و اهانت‌آمیزترین حلقه از زنجیره‌ی تقابل‌ها تا آن مقطع را رقم زد.

در مهرماه همین سال، رضا شاه مدرس را به خوفاً تبعید کرد و در واپسین ماه‌های سال، قانون «متحدالشکل شدن البسه» به تأیید نمایندگان مجلس شورا رسید و مقرر شد که روحانیان تنها با داشتن جواز از شهربانی، عمامه بر سر کنند. شهربانی از این طریق می‌توانست روحانیان را کنترل و شناسایی کند. بسیار اتفاق می‌افتاد که روحانیان برای تمدید جواز لباس خود بارها به شهربانی مراجعه می‌کردند و در طی این مراجعه‌ها، مورد تحقیر مأموران نظمیه قرار می‌گرفتند.

در طی سال‌های بعد، سیر تدریجی کاهش نفوذ روحانیان در حوزه‌های مختلف آموزشی، مدنی و مالی تداوم می‌یافت؛ برای نمونه گزارش شده است که بسیاری از اوقاف از کنترل و نظارت روحانیان خارج شدند و در راه ارسال وجوه شرعی تجار و مقلدان برای مراجع نجف (میرزای نائینی و سید ابوالحسن نائینی)، محدودیت‌های شدیدی ایجاد شد. مهم‌ترین حلقه‌ی تقابل‌های دامنه‌دار علما و روحانیان با حکومت رضا شاه، هفت سال بعد و در جریان اجباری کردن استعمال کلاه شاپو و کشف حجاب به وجود آمد. پس از صدور دستور استعمال کلاه بین‌المللی (شاپو) به جای کلاه پهلوی در تیرماه ۱۳۱۴ که به شکل‌گیری جریان اعتراضی در میان مردم منجر شد، علما و مراجع وقت مشهد، از جمله حاج آقا حسین قمی، حاج شیخ محمد آقازاده، شیخ هاشم قزوینی، سید عبدالله شیرازی، سید علی اکبر خویی، شیخ غلامحسین قزوینی، سید علی سیستانی و ... در بیت آیت‌الله سید یونس اردبیلی جمع شدند و اعتراض شدید خود را طی تلگرافی به رضا شاه ابلاغ کردند. این تلگراف به امضای ۳۱ نفر از علمای برجسته‌ی مشهد رسیده بود. آیت‌الله حاج آقا حسین قمی که برای مدت کوتاهی پس از درگذشت آیت‌الله ابوالحسن اصفهانی در جایگاه مرجعیت کل قرار گرفته بود، از مشهد به تهران رفت و در باغ سراج‌الملک شهری تحصن کرد. این باغ توسط نیروهای نظامی رضا شاه محاصره شد و از ورود علما و مردم به آنجا جلوگیری کردند و آیت‌الله حاج آقا حسین قمی را در آنجا زندانی کردند. از سوی



دیگر، جمعیت زیادی نیز در مشهد در کنار حرم امام رضا (ع) در مسجد گوهرشاد متحصن شدند که این تحصن در روز ۲۲ تیرماه ۱۳۱۴ با تهاجم نیروهای نظامی رضا شاه و به گلوله بستن مردم، به کشتاری بی سابقه بدل شد.<sup>۱</sup> در پی این جریان، رضا شاه همه‌ی علمای مبارز مشهد را دستگیر کرد و از مشهد تبعید کرد. سه نفر از علمای معروف، حاج آقا حسین قمی، سید یونس اردبیلی و شیخ محمد آقازاده (فرزند آخوند خراسانی)، از جمله تبعیدشدگان به تهران بودند. گزارش شده است که آیت‌الله محمد آقازاده وقتی که به تهران رسید، به دستور رضا خان خلع لباس شد و در دوره‌ی سرپاس مختاری (رئیس شهربانی وقت) با تزریق آمپول هوا به قتل رسید (محمدی اشتهاردی، ۱۳۷۷: ۲۵). فرزند دیگر آخوند خراسانی، شیخ احمد کفایی خراسانی، در مشهد باقی ماند و از محدود روحانیانی بود که پس از واقعه‌ی گوهرشاد، ارتباط خود با حکومت را حفظ کرد و مدرسه‌ی تحت مدیریتش (مدرسه‌ی سلیمان خان) از گزند تعطیلی در امان ماند.

این خیزش علما در قبال قانون منع حجاب، بار دیگر رضا شاه را به ساختن طیفی از روحانیان دولتی و به‌طور کلی دولتی کردن روحانیت برای حذف خطر مخالفت‌های بعدی، ترغیب کرد. در همین راستا، رضا شاه تلاش کرد که مدارس دینی مشهد را که به زعم وی کانون شورش بوده‌اند، تعطیل کند و مدارس دولتی جدید را جایگزین آن‌ها کند.<sup>۲</sup>

---

۱. بسیاری از منابع تاریخی قیام مسجد گوهرشاد را به صدور فرمان کشف حجاب نسبت داده‌اند؛ درحالی‌که قانون بی‌حجابی اجباری، شش ماه پس از کشتار مسجد گوهرشاد توسط دولت جم‌اجرای شد. گزارش‌های دقیق تاریخی قیام مسجد گوهرشاد را به مسئله‌ی تغییر نوع پوشش (کلاه پهلوی) نسبت داده‌اند. گرچه پیش از این شواهد متعددی که حاکی از تحولات حکومت رضا شاه در راستای حذف حجاب بود (نظیر رقص زنان بدون حجاب در مجلس جشن دولتی در مدرسه‌ی شاپور شیراز در مهر ۱۳۱۳ و مراسم جشن جلالیه‌ی تهران در حضور فروغی، رئیس‌الوزرای وقت که با دستور رضا شاه برگزار شده بود) به اعتراض و نارضایتی تدریجی علما انجامیده بود، قیام مسجد گوهرشاد پس از صدور فرمان استعمال کلاه شاپو رخ داده است. برای توضیح بیشتر پیرامون رهبری اعتراض‌ها توسط آیت‌الله قمی در این جریان نک: منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۲۲۸-۲۳۳.

۲. یکی از طلاب مشهد در آن زمان، جریان تلاش رضا شاه برای دولتی کردن مدارس دینی را این‌گونه شرح داده است: «پس از حادثه‌ی مسجد گوهرشاد مدارس را تعطیل کردند و طلاب، به‌ناچار، راهی حوزه‌ی علمیه‌ی نجف و قم شدند. مدرسه میرزا جعفر که از مدارس بزرگ و مهم مشهد بود، مرکز سنگ‌تراشی برای سنگ‌فرش صحن‌های آستان قدس شده بود. البته، قبل از بستن مدارس، دستگاه برای برچیدن حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد، برنامه‌ریزی کرده بود. طلاب را مجبور می‌کردند که برای تعیین رتبه و حقوق ماهیانه، طبق برنامه‌ی دولت، امتحان بدهند. کم‌کم دو دانشکده‌ی معقول و منقول، تأسیس کردند: یکی در تهران و دیگر در مشهد. مدرسه‌ی میرزا جعفر، قبل از بستن آن از طرف دستگاه و تبدیل آن به مرکز سنگ‌تراشی، دانشکده‌ی علوم معقول و منقول بود، تا سال‌ها بعد از تعطیلی آن،

رضا شاه در سال ۱۳۱۴ و کمتر از شش ماه پس از قیام مسجد گوهرشاد، با صدور فرمان منع حجاب، روحانیان برجسته‌ی ولایات را ملزم به شرکت در مراسم جشن «نهضت بانوان» کرد. مطابق گزارش‌ها در ۱۷ دی ۱۳۱۴ رضا شاه با همسر و دختران کشف حجاب کرده‌ی خود، در مراسم جشن فارغ‌التحصیلی دختران دانش‌سرای مقدماتی حضور یافت. همه‌ی مسئولان کشوری که در این جشن دعوت شده بودند، طبق یک برنامه‌ی از پیش طراحی شده، با همسران بدون حجاب خود شرکت کردند. اجبار روحانیان به شرکت در این مراسم، تحقیر و توهینی بی‌سابقه و آشکار به این گروه اجتماعی بود که طی سالیان متمادی منزلت و حیثیت اجتماعی شایان توجهی داشته‌اند. رضا شاه در سخنانی در این مجلس اظهار داشت: «باید خیاط‌ها و کلاه‌دوزها را تشویق کرد که مدهای قشنگ به بازار بیاورند. ما میله‌های زندان را شکستیم. حالا خود زندانی آزاد شده وظیفه دارد که برای خودش به جای قفس، خانه‌ی قشنگی بسازد» (صلاح، ۱۳۸۴: ۱۴۰). مراسم روز ۱۷ دی ۱۳۱۴، در حقیقت رسمی کردن کشف حجاب در کشور بود.<sup>۱</sup> گزارش شده است که آیت‌الله بروجردی در همه‌ی این دوران که در بروجرد سکونت داشت، از اقدامات دستگاه پهلوی رنج می‌برد.<sup>۲</sup>

---

تابلوی آن بالای در مدرسه دیده می‌شد. مدرس نواب هم، تابلویی داشت که نوشته بود: «دبیرستان معقول و منقول»؛ ولی آن هم سال‌ها پیش از آن تعطیل شده بود. مدرسه‌ی باقرخان هم، مدرسه ابتدایی بود. تقریباً، بقیه‌ی مدارس بسته و خالی از طلاب بودند. طلاب می‌بایست، مراحل را که دستگاه تعیین کرده بود، طی کنند و آنگاه مدرک بگیرند. در نتیجه، از این راه بسیاری از طلاب را جذب کردند و برخی از فضلا هم، به عنوان استاد، به دانشگاه راه یافتند. تنها مدرسه‌ای که برنامه‌ی معمولی خود را داشت و از این دگرگونی‌ها به دور ماند، مدرسه‌ی سلیمان خان بود. این مدرسه، زیر نظر مرحوم آیت‌الله حاج میرزا احمد آقازاده (کفایی)، فرزند آخوند خراسانی، اداره می‌شد» (مصاحبه با حجت‌الاسلام والمسلمین محمد واعظزاده خراسانی، مجله‌ی حوزه: ۴۳-۴۴، ۱۹۷-۱۹۸).

۱. برای تشریح دقیق‌تر جریان «نهضت بانوان» و برخورد توهین‌آمیز رضا شاه با روحانیان نک: منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۲۳۱-۲۳۲.

۲. «یکی از مشکل‌ترین ایام اقامت ایشان در بروجرد سال‌های بین ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ ه.ق. و دوران اوج فشار و اختناق رضا خان است. این دوران با تلاش دستگاه حکومتی در برداشتن عمامه‌ها و به تعطیل کشاندن حوزه‌های درسی، کشف حجاب و تعطیل مجالس دینی و مذهبی، به گفته‌ی خود مرحوم آیت‌الله بروجردی، یکی از مصیبت‌بارترین ایام زندگانی ایشان است. روزهایی که رئیس شهربانی وقت، با چکمه وارد مجلس فاتحه‌ای که در حضور ایشان و به مناسبت ارتحال یکی از رجال علم و فضیلت تشکیل شده بود، می‌شد و با همان چکمه‌ها از پله‌های منبر بالا می‌رفت و منبری را با فحاشی، آن هم با صدای بلند، به زیر می‌کشید. ایامی که به مناسبت تقارن تولد رضا خان با روز تاسوعا، در همه‌ی مساجد و محافل، مجالس جشن برپا می‌شد و همه‌ی مردم شهر، با سر و صورت باز، مجبور بودند که در آن‌ها

بدین ترتیب می‌توانیم مختصات فضایی را که جامعه و مراجع و مجتهدین در دوره‌ی حکومت رضا شاه و پیش از آغاز دوران مرجعیت آیت‌الله بروجردی تجربه کرده‌اند و در آن زیسته‌اند، ترسیم کنیم. تجربه‌ی منفی دوران حکومت رضا شاه و تقابل‌های شدید وی با علما و توهین‌ها و تحقیرهای بی‌سابقه‌ی وی در قبال این گروه اجتماعی، در کنار تجربه‌ای که آیت‌الله بروجردی از جریان انقلاب مشروطه به دست آورده بود و تأثیری که این شاگرد برجسته‌ی آخوند خراسانی از استاد بنام خود که یکی از مهم‌ترین رهبران دینی جریان انقلاب مشروطه و به‌طور مشخص دوران پایانی زندگانی این عالم دینی و دیگر رهبران دینی مشروطه نظیر میرزای نائینی پذیرفته بود، دیدگاه سیاسی آیت‌الله بروجردی را شکل داد و تا پایان دوران مرجعیت، ایشان را در جایگاه مرجعی غیرسیاسی قرار داد که توجه به مسائل عامه‌ی دینی و بازسازی حوزه‌ی علمیه‌ی قم در درجه‌ی نخست اولویت‌های وی بود. این رویکرد آیت‌الله بروجردی در بخش بعد بحث که وضعیت حوزه‌ی علمیه‌ی قم را تشریح خواهیم کرد، روشن‌تر می‌شود.

### ۳. وضعیت حوزه‌های علمیه

وضعیت حوزه‌های علمیه را در آستانه‌ی زعامت و مرجعیت واحد آیت‌الله بروجردی تا حد زیادی در بخش قبل و در خلال ترسیم زمینه‌ی اجتماعی-سیاسی جامعه‌ی کل توضیح دادیم. سیاست کلی حکومت رضا شاه در قبال حوزه‌های علمیه در این دوران، تحت عنوان کلی انحلال یا دولتی شدن مدارس دینی گنجانده می‌شود. حوزه‌های علمیه‌ی ایران با سیاست‌هایی که رضا شاه در پیش گرفته بود، دو گزینه‌ی کلی پیش روی داشتند؛ یا منحل شوند و طلاب خود را به مدارس علوم دینی نجف، کربلا و مناطق شیعی دیگر بفرستند یا به مدارسی تحت نظارت و مدیریت دولت بدل شوند. سرنوشتی که برای حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد رقم خورد و به تعطیلی همه‌ی مدارس علوم دینی و باقی ماندن یکی از آن‌ها به سبب

---

شرکت نموده و به پایکوبی و سرور پردازند! یا در شب بیست و یکم ماه رمضان، در همان مسجد سلطانی، در کنار شبستانی که ایشان مراسم احیاء داشتند، به مناسبتی دیگر مجلس جشن و سخنرانی برپا می‌کردند و با کف زدن‌های متوالی، خودباختگی خویش را به رخ می‌کشیدند. مأموران حکومت به دنبال شخصیت‌های روحانی از بیوت سنگین علمی می‌رفتند و آنان را هر روز، به بهانه‌ای جلب و مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند» (علوی، ۱۳۷۰: ۳۲۹).

ارتباطات مؤسس آن (حاج میرزا احمد آقازاده کفایی) با دولت‌های وقت انجامید، نمونه‌ای از این خط‌مشی حکومت رضا شاه در برخورد با حوزه‌های علمیه است.

حوزه‌ی علمیه‌ی قم که در آن زمان مدت زیادی از احیای آن نگذشته بود، به لحاظ اعتبار علمی و سابقه‌ی تاریخی با حوزه‌ی علمیه‌ی نجف قابل مقایسه نبود؛ باین حال یکی از مراکز اصلی علوم دینی در ایران محسوب می‌شد و به دلیل همجواری با حرم حضرت معصومه و قرار گرفتن در مرکز ایران، اهمیت استراتژیک داشت. این اهمیت یک بار در همان سال‌های آغازین حکومت رضا شاه رخ نمود؛ جایی که صدها تن از علما و روحانیان و مردم نقاط مختلف کشور (اصفهان، شیراز، اراک، همدان و ...) در اعتراض به قانون نظام وظیفه تحصن کردند و حکومت را برای چند ماه با بحرانی جدی مواجه کردند. از سوی دیگر، در آن زمان شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم، در قید حیات بود و حضور وی به حوزه‌ی علمیه گرمی و رونق می‌بخشید.

آیت‌الله حائری با خودداری از تقابل مستقیم با حکومت رضا شاه توانست حوزه‌ی علمیه‌ی قم را از خطر انحلال نجات دهد؛ برای نمونه ایشان در جریان مهاجرت علمای کشور به قم در اعتراض به قانون نظام وظیفه، ابتدا کوشید نقش میانجی‌گری میان متحصنان و حکومت را برعهده بگیرد؛ اما پس از اینکه دید طرفین پذیرای چنین نقشی نیستند، برای جلوگیری از اتهام سازماندهی و پشتیبانی تحصن توسط حوزه‌ی علمیه‌ی قم، از شهر قم خارج شد و پس از پایان تحصن به قم بازگشت. در جریان حادثه‌ی نوروز ۱۳۰۷ نیز با صدور فتوای شرعی «حرام بودن هرگونه گفت‌وگو پیرامون این حادثه در بین مردم»، تلاش کرد از التهاب بیشتر فضا و تقابل شدیدتر با حکومت جلوگیری کند.

با پیش‌گرفتن این سیاست، حوزه‌ی علمیه‌ی قم از خطر حتمی انحلال یا دولتی شدن توسط حکومت رضا شاه نجات یافت؛ اما خط‌مشی حکومت برای به خاموشی کشاندن و انزوای این حوزه، تشدید تدابیر و محدودیت‌آفرینی‌ها برای طلاب این حوزه بود. حکومت کوشید راهکار حذف تدریجی و خاموشی حوزه‌ی علمیه‌ی قم را به کار گیرد و بدین طریق از رونق و اهمیت این حوزه بکاهد و آن را بی‌خاصیت کند. شواهد متعدد تاریخی نشان می‌دهند که در آستانه‌ی سکونت آیت‌الله بروجردی در قم، حوزه‌ی علمیه‌ی این شهر

که بعدها با سکونت آیت الله بروجردی و پذیرفتن زعامت آن به مهم ترین قطب فقهی جهان تشیع بدل شد، در بی رونق ترین و دشوارترین دوران خود به سر می برد.

پس از درگذشت شیخ عبدالکریم حائری در سال ۱۳۱۵ ه. ش، سه تن از علما، مشهور به مراجع ثلاث قم (آیت الله حجت کوه کمره ای، آیت الله صدرالدین صدر و آیت الله سید محمدتقی خوانساری)، زعامت حوزه علمی قم را برعهده گرفتند.<sup>۱</sup>

گرچه آیات ثلاث تلاش کردند خلاء شیخ عبدالکریم را تا حدودی پر کنند، به دلیل تضییقات مادی و برخی اختلاف نظرها که گاه بروز می کرد، اداره ی حوزه علمی قم هر روز وضعیت دشوارتری می یافت؛ به طوری که برای مدتی، آیات ثلاث به دلیل مشکلات مالی و عدم دریافت وجوهات، شهریه ای به طلاب پرداخت نمی کردند. نکته ی مهم تر از تضییقات مالی طلاب، برخوردهای تحقیرآمیز مأموران حکومتی با آنان بود؛ به گونه ای که طلاب از ترس دستگیری و برخورد مأموران نمی توانستند آزادانه در شهر تردد کنند. به دلیل همین محدودیت ها، روز به روز از جمعیت طلاب علوم دینی کم می شد و بیشتر آنان ترجیح می دادند ایران را ترک کنند و به حوزه های علمیه ی عتبات بروند.<sup>۲</sup>

---

۱. آیت الله سید جعفر احمدی، خواهرزاده و داماد بزرگ آیت الله بروجردی و از شاگردان و معاشران ایشان در زمان سکونت در قم، فشارها و محدودیت آفرینی های حکومت وقت برای حوزه های علمیه، به ویژه حوزه علمی قم، در اواخر حیات آیت الله حائری و سال های پس از درگذشت ایشان را این گونه شرح داده است: «در اواخر حیات مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری، قدس سره، فشار دولت بر حوزه های علمیه زیاد شده بود، حتی برای پوشیدن لباس روحانیت تضییقاتی قائل شده بودند. برای جواز پوشیدن لباس روحانیت، هر ساله برای طلاب امتحان گذاشته بودند. به این هم اکتفا نکردند و گاه، بی گاه، از طرف شهربانی به مدرسه ی فیضیه می آمدند و عده ای را با خود می بردند و التزام می گرفتند که یا باید از قم خارج شوید، یا از لباس روحانیت. طبعاً، بر اثر این فشارها، عده ای از لباس خارج می شدند و روحانیت، روز به روز بیشتر تضعیف می شد؛ به طوری که آیت الله العظمی حائری که مرحوم شد، تنها یک جلسه فاتحه برای ایشان گذاشته شد. پس از آیت الله العظمی حائری، آیات عظام مرحوم آقای حجت و آقای صدر و آقای سید محمدتقی خوانساری، قدس الله اسرارهم، تصدی حفظ حوزه و اداره ی آن را به عهده گرفتند، ولی فشارهای دولت، همچنان ادامه داشت و جمعیت طلاب روز به روز کمتر می شد» (مصاحبه با آیت الله سید جعفر احمدی، مجله ی حوزه: ۴۳-۴۴: ۷۹-۸۰).

۲. آیت الله شیخ علی پناه اشتهرادی، از شاگردان آیات ثلاث و آیت الله بروجردی، در توضیح انحطاط روزافزون حوزه علمی قم و مهاجرت روحانیان به شهرهای دیگر گفته است: «وضع حوزه، بر اثر بی اعتنائی های رژیم وقت و تبلیغاتی که علیه روحانیت انجام می گرفت، بی ثبات و روبه انحطاط بود؛ به گونه ای که بسیاری از فضلا به شهرستان های دیگر روی آوردند و انزوا اختیار کردند» (مصاحبه با آیت الله شیخ علی پناه اشتهرادی، مجله ی حوزه: ۴۳-۴۴: ۱۸۶).

کاهش تعداد طلاب به کم‌رونقی حوزه دامن می‌زد. تعداد طلاب علوم حوزوی در این دوران از صد تا سیصد نفر گزارش شده است که نشان‌دهنده‌ی ضعف و کم‌رونقی شدید این حوزه در آن دوران است.<sup>۱</sup>

با محدودیت‌های ایجاد شده، طلاب و بسیاری از علمای وقت به میزان زیادی از انظار مردم دور نگه داشته شدند و نفوذ و تأثیر اجتماعی روحانیان در این دوران به کمترین اندازه رسید؛ زیرا حداقل زمینه‌ی لازم که حضور فیزیکی به‌عنوان بستر کنش اجتماعی است، از روحانیان سلب شده بود و آنان مجبور بودند زندگی روزمره‌ی خود را به کلی دور از جریان زندگی عادی، در گذر بین اطراف و حواشی شهر و مدارس حوزوی بگذرانند.<sup>۲</sup>

۱. آیت‌الله سید محمدباقر سلطانی طباطبائی، از شاگردان آیات ثلاث و از خویشاوندان و نزدیکان آیت‌الله بروجردی و عضو شورای استفتای ایشان، خاطرات خود از وضعیت حوزه‌ی علمیه‌ی قم و طلاب این حوزه در آستانه‌ی ورود آیت‌الله بروجردی به قم را این‌گونه تشریح می‌کند: «مقارن با سکونت آیت‌الله بروجردی در قم [در اثر توطئه‌ها و فشارهای رضاخانی، وضع حوزه بسیار نامناسب بود. این مشکلات از زمان کشف حجاب و متحدالشکل شدن [لباس] ایرانیان شروع شد. مشکلات باعث شد که مجموعه طلاب ساکن در مدارس، به حدود سیصد نفر برسند. طلاب را دستگیر می‌کردند و در شهربانی لباس‌ها را از کمر قیچی می‌کردند. تحمل آن دشواری‌ها بسیار سخت بود. شی، ریختند مدرسه‌ی فیضیه و گفتند: از افراد نباید کسی با لباس مخصوص روحانیت از مدرسه خارج شود. ناگزیر بعضی از طلاب، روزها به باغ‌ها و محله‌های اطراف قم پناه می‌بردند و شب به مدرسه برمی‌گشتند. زندگی در باغ‌ها و محله‌های بیرون از شهر، با کمبود لوازم بسیار دشوار بود. البته این فشارها کم و زیاد می‌شد، اوضاع یکنواخت نبود. دستور تازه که می‌رسید، مأمورین سخت می‌گرفتند. چند روزی که از دستور می‌گذشت، اوضاع بهتر می‌شد. به‌هرحال وضع خسته‌کننده‌ای بود. رضاخان که مرد، این‌گونه مشکلات از بین رفت و رفته‌رفته، آقایان به قم برگشتند و جمعیت حوزه، تقریباً، به چندصد نفری رسید. این برگشت طلاب و گشایش نسبی در زندگی آنان، هم‌زمان شد با آمدن آیت‌الله بروجردی، به قم، لذا توجه به روحانیت بیشتر شد و تبلیغات گسترش یافت. زمان فوت ایشان، جمعیت حوزه، به حدود هفت هزار نفر رسیده بود» (مصاحبه با آیت‌الله سیدمحمدباقر سلطانی طباطبائی، مجله‌ی حوزه: ۴۳-۴۴: ۴۷).

آیت‌الله سید مصطفی خوانساری، از شاگردان مورد وثوق شیخ عبدالکریم حائری و نزدیکان و اعضای شورای استفتای آیت‌الله بروجردی نیز فضای رکود و بی‌رونقی و خفقان حاکم بر حوزه‌ی علمیه‌ی قم و نقش آیت‌الله بروجردی در ترمیم و بقای این حوزه را این‌گونه تشریح کرده است: «راجع به حوزه‌ی علمیه‌ی قم، باید بگویم: [آیت‌الله بروجردی] علت مبقیه‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم بودند؛ زیرا پس از فوت آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم یزدی، در تمام حوزه، بیش از چندصد طلبه به چشم نمی‌خورد. آن هم شمشیر میرغضب، رضا خان، بالای سرشان. رضا خان، نفس‌ها را بریده بود. ایشان به حوزه‌ی علمیه‌ی قم، رونق علمی بخشید. حوزه را احیا کرد. به طالب علم آبرو داد» (مصاحبه با آیت‌الله سید مصطفی خوانساری، مجله‌ی حوزه: ۴۳-۴۴: ۶۰).

۲. حجت‌الاسلام سید حسین بدلا، از اطرافیان آیت‌الله بروجردی، محدودیت‌های طلاب و روحانیان برای حضور در شهر را این‌گونه توضیح داده است: «برای اینکه دچار این مشکلات نشویم، صبح‌ها، بین الطلوعین، از شهر خارج می‌شدیم و شب‌ها تاریک که می‌شد برمی‌گشتیم، به خود من، بعد از ده دوازده سال درس خواندن و امتحان دادن

بدین ترتیب، حوزه‌های علمیه و در مقیاسی عمومی‌تر، علما و روحانیان در آستانه‌ی مرجعیت آیت‌الله بروجردی، تا میزان زیادی از صحنه‌ی جامعه کنار گذاشته شده بودند و نه تنها نقش‌ها و کارکرد پیشین، نظیر کنترل قدرت سیاسی، پشتیبانی از حقوق انسانی مردم، فعالیت‌های اجتماعی و خیریه و ... آن‌ها بسیار رنگ باخت، بلکه حتی فرصت بروز و ظهور عادی در جامعه نیز از آن‌ها سلب شد و حیثیت و منزلت اجتماعی آنان بسیار رو به افول رفت.

#### ۴. مناسبات مرجعیت و جامعه

مناسبات آیت‌الله بروجردی با جامعه در طی دوران مرجعیت ایشان، تا میزان زیادی متأثر از تجربه‌ی علما و روحانیان در دو مقطع انقلاب مشروطه و شکست نهضت مشروطه‌خواهی و دوره‌ی حکومت رضا شاه است. آیت‌الله بروجردی از شاگردان برجسته‌ی آخوند خراسانی بود و اجازه‌ی اجتهاد ایشان که توسط آخوند خراسانی داده شده، در بردارنده‌ی تأییدهای کم‌نظیری از سوی وی است. آیت‌الله بروجردی فرجام ناکام مشروطه و رهبران دینی آن را علاوه بر اختلاف بین علما، تاحدی متأثر از خالی کردن صحنه از سوی مردم و تنها گذاشتن رهبران دینی مشروطه و دیگر مشروطه‌خواهان می‌دانست؛ بنابراین فرجام انقلاب مشروطه مهم‌ترین و عمیق‌ترین تأثیر را بر خط‌مشی سیاسی و اجتماعی آیت‌الله بروجردی نهاد. همین تجربه سبب می‌شد وی علاوه بر پیش گرفتن خط‌مشی «کناره‌گیری سیاسی» در برخورد و مواجهه با رویدادهای سیاسی و به‌ویژه مداخله‌ی علما و روحانیان در امور حکومت، نسبت به پشتیبانی مردم برای در پیش گرفتن برخورد تقابلی با حکومت چندان خوشبین نباشد و به طلاب و روحانیان علاقه‌مند به مسائل سیاسی نیز از دریچه‌ی همین تجربه‌ی خود، به عدم ورود «در مسائلی که فرجام آن را نمی‌دانند» توصیه کند.<sup>۱</sup> این نکته که «آیت‌الله بروجردی،

---

هرساله، تصدیق مدرسی دادند. اگر کسی این تصدیق را داشت باز هم نمی‌توانست لباس بپوشد؛ در صورتی که قبلاً مجاز بودند. بنده با اینکه امتحان دادم (هم‌اکنون آن اوراق امتحان را دارم)، در عین حال، مزاحمت برایم ایجاد می‌کردند».

۱. «در نهضت مشروطه، باینکه استاد مورد علاقه‌اش، آخوند خراسانی، در میدان مبارزه قرار گرفته بود و در رأس روحانیون مشروطه‌خواه بود، اما او که گویا به فراست دریافته بود، این مبارزه با این شکل و به‌خصوص با اختلافی که علما با یکدیگر دارند، فرجام خوشی ندارد، انزوا گزید و مشغول تتبع و تحقیق شد. روزی استاد، نام ایشان را می‌شنود.

از حضور روحانیت، در مشروطه، خاطره‌ی خوبی نداشت» (مصاحبه با آیت‌الله سید محمدباقر سلطانی طباطبائی، مجله‌ی حوزه: ۴۴-۴۳)، در گفتار دیگر نزدیکان و معاشران ایشان نیز مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است<sup>۱</sup>.

افزون بر تجربه‌ی مشروطه، اقدامات حکومت رضا شاه که به تنزل شدید حیثیت و منزلت اجتماعی روحانیت منجر شده بود و پیروی بسیاری از مردم از تبلیغات حکومت رضا شاه مبنی بر اینکه مذهب و روحانیت عامل انحطاط و عقب‌ماندگی جامعه است، سبب بی‌اعتمادی آیت‌الله بروجردی به پشتیبانی مردم از تحکرات احتمالی علما شده بود. از سوی دیگر، اقدامات سرکوب‌گرانه‌ی حکومت رضا شاه در قبال مخالفان (اعم از روحانی و غیرروحانی) و تضییقات و محدودیت‌های شدیدی که در طول حکومت بیست‌ساله‌اش برای علما و روحانیان ایجاد کرده بود، اشتغال به تحصیل علوم دینی و برگزیدن جایگاه روحانیت به‌عنوان نقش اجتماعی را بسیار پرهزینه کرده بود و فضای خفقان‌آمیزی هم در جامعه و هم در حوزه‌های علمیه ایجاد کرده بود. هرگونه انتساب به علما و روحانیان مخالف، از دید حکومت رضا شاه، هزینه‌های سنگینی در پی داشت و به همین دلیل، در طی این دوران پایگاه اجتماعی علما و روحانیان دچار ریزش و افول شده بود<sup>۲</sup>.

---

سؤال می‌کند مگر آقا حسین، اینجا هستند؟ من فکر می‌کردم رفته‌اند ایران! مرحوم بروجردی، ضمن نصیحت به فدائیان اسلام، درباره‌ی نهضت مشروطه می‌گوید: «...ما تحولات زیادی در عمرمان دیده‌ایم: جریان مشروطیت و ... دیدیم که کارها چگونه و به کجا ختم شد» (سرمقاله: مرجع کل، مجله‌ی حوزه: ۴۳-۴۴: ۱۸).

۱. «ایشان، نسبت به قضایای مشروطه و نحوه‌ی دخالت مرحوم آخوند در آن، خوشبین و راضی نبودند و بارها می‌فرمودند: «من از آن قضایا آموختم که نباید هیچ‌گاه در کاری که مبدأ و ختم آن از نظر من معلوم نیست، دخالت کنم» (علوی، ۱۳۷۰: ۳۱۳).

۲. آیت‌الله سید محمدباقر سلطانی طباطبائی تلقی آیت‌الله بروجردی از فضای حاکم بر جامعه را این‌گونه بازگو کرده است: «مردم، سابقه‌ی فشارهای رضا خان را داشتند. در اثر وحشت و کشتارهای رضا خان، رمق از مردم گرفته شده بود؛ لذا نفس کش در آن زمان پیدا نمی‌شد. آیت‌الله بروجردی، مطمئن بود که مردم آمادگی ندارند و آنچنان پشتیبانی از طرف مردم نیست. روی این حساب، در کارهای جزئی گاهی تشر می‌زد و گاهی ساکت می‌شد، ولی اینکه تسلیم دربار باشد، هرگز. ناراحت بودند که دولت از یک طرف، تحت فشار بیگانگان و تحت تأثیر آن‌ها است و از طرف دیگر، ما هم قدرتی نداریم. برای مردم رمقی نمانده است، مردم متحد نیستند. می‌فرمودند: «قصه‌ی ما داستان مشک آب خالی و پرهیز است. کسی مشک خالی به دست داشت و مردم نمی‌دانستند خالی است. او هم پیوسته مردم را برحذر می‌داشت که خیس نشوید، مواظب باشید». گاهی تشری به دربار می‌زنیم؛ اما می‌دانیم که مردم آمادگی ندارند و اگر تهدید و فشاری پیش بیاید، شانه خالی خواهند کرد. این‌گونه نیست که تا پای جان بایستند. بله، آن زمان، وضع چنین بود. خداوند عالم، لطف و محبت کرد و همین مردم را متحول کرد که چنین امام خمینی را همراهی کردند. اگر



تبلیغات حکومت رضا شاه علیه روحانیت، بسیار از باورهای خرافی حاکم در جامعه و مقاومت در برابر نوسازی ناشی می‌شد. دولتمردان، علما و روحانیان را نه عامل تشدید چنین باورهای خرافی و مقاومت در برابر نوسازی، بلکه مسئول عدم مبارزه با خرافات می‌دانستند؛ زیرا معتقد بودند علما و روحانیان با سکوت در برابر باورهای خرافی، عملاً به سرایت آن‌ها کمک می‌رسانند.<sup>۱</sup>

اینکه تبلیغات حکومت رضا شاه مبنی بر جلوه دادن علما و روحانیان به‌عنوان یکی از عوامل عقب‌ماندگی جامعه‌ی ایران، تا چه میزان متأثر از عملکرد برخی روحانیان بوده و تا چه اندازه به‌عنوان ابزاری از سوی حکومت برای سرکوب یکی از مهم‌ترین جریان‌های مخالف خود به کار گرفته شده است، موضوع بحث و پژوهش حاضر نیست. آنچه رخ داده این است که بخش‌هایی از مردم در دوران حکومت رضا شاه به میزان زیادی تحت تأثیر این انگاره‌های تبلیغاتی قرار گرفتند و در نتیجه، برخوردهای آنان با روحانیان و به‌ویژه طلاب جوان، چندان محترمانه نبوده است.<sup>۲</sup>

---

این مردم مانند آن زمان می‌بودند و وضع روحی و فکری آنان مثل آن زمان می‌بود، حضرت امام هم موفق نمی‌شدند. روحانیت مثل این زمان احترام نداشت. مردم مانند امروز، طرفدار و فدایی علما نبودند. در ذهن عوام، تصور نادرستی از روحانیت القاء کرده بودند. اگر یک مأمور جزء، به یک عالم محترمی جسارت می‌کرد، کسی مانع نمی‌شد. چه بسا همراهی و مسخره هم می‌کردند. اگر حادثه‌ای پیش می‌آمد، اکثر مردم به‌خاطر ناآگاهی و تبلیغات دشمن، نه تنها از روحانیت حمایت نمی‌کردند که ملامت هم می‌نمودند. افراد نادان و اوباش، برای خود آیت‌الله بروجردی مزاحمت ایجاد می‌کردند و باعث اذیت ایشان می‌شدند، تا چه رسد به افراد دیگر» (مصاحبه با آیت‌الله سید محمدباقر سلطانی طباطبائی، مجله‌ی حوزه: ۴۳-۴۴).

۱. مخبرالسلطنه، یکی از رؤسای دولت متقدم حکومت رضا شاه که پس از تحصن علما در قم، چند مرتبه برای مذاکره به قم سفر کرده بود، در یکی از یادداشت‌های خود پس از مراجعت از قم می‌نویسد: «علما نمی‌خواهند قبول کنند که موقع تطهیر لو کوموتیو گذشته و در سیم تلگراف، جن خبر گزار نیست. شاه هم از منافع دیانت، غفلت دارند. مغرضین هم لاطائلات در عنوان دیانت به گوش خلاق می‌کنند. مدافعی هم در بساط نیست، حقایق روی منبر گفته نمی‌شود، طبایع هم طالب لهو و لعب است» (هدایت (مخبرالسلطنه)، ۱۳۶۳: ۳۷۸-۳۷۹).

۲. ذحجه الاسلام سیدحسین بُدلا در تشریح برخی برخوردهای روزمره‌ی مردم با روحانیان که به میزان زیادی نیز متأثر از تبلیغات سوء حکومت وقت بود، گفته‌اند: «رضا خان تبلیغات شدیدی علیه اسلام و روحانیت کرده بود که عده‌ای به روحانیت بد و بیراه می‌گفتند؛ از جمله به راننده‌ها گفته بودند: آخوند اگر سوار ماشین بکنند، ماشین پنجر می‌شود! خود من از تهران خواستم بیایم قم، با اینکه ماشین جا داشت گفت سوار نمی‌کنم؛ زیرا پنجر می‌شود!» (مصاحبه با حجه‌الاسلام سیدحسین بُدلا، مجله‌ی حوزه: ۴۳-۴۴: ۸۸).

به‌طور مشابه، آیت‌الله سید مرتضی مبرقی (فقیه) نیز که از شاگردان و همراهان آیت‌الله بروجردی در طی اقامت ایشان در قم بوده‌اند، بی‌اعتمادی آیت‌الله بروجردی به مردم و نقش حکومت رضا شاه در فاصله گرفتن مردم از علما را این‌گونه توصیف می‌کند: «آیت‌الله بروجردی، در ذهنش القا شده بود که مردم بر عهد و ایمانشان محکم نیستند و

بدین ترتیب، می‌توانیم تصور کنیم که پایگاه اجتماعی ذهنی آیت‌الله بروجردی متأثر از چه فضایی بوده است. چنین ذهنیتی از نحوه‌ی عمل مردم در قبال مرجعیت، آیت‌الله بروجردی را به درپیش گرفتن خط‌مشی محافظه‌کارانه در قبال مردم رهنمون کرد. بر این مبنا، آیت‌الله بروجردی همواره این مسئله را در ذهن داشت که اندک حیثیت و احترام علما و روحانیان نباید در اثر برخوردهای تقابلی جویانه با مردم خدشه‌دار شود و فرو ریزد؛ در نتیجه ایشان در معادلات خود برای تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی، همواره واکنش مردم را به‌عنوان یکی از عوامل جدی مدنظر قرار می‌داد و چنانچه به این جمع‌بندی می‌رسید که مردم نسبت به یک اقدام واکنش منفی نشان خواهند داد، از عملیاتی کردن آن تصمیم - حتی اگر دارای مزایای عقلانی ویژه‌ای بود - منصرف می‌شد و این نکته‌ای بود که آیت‌الله بروجردی به تجربه دریافته بود.<sup>۱</sup>

این خط‌مشی، در دوران حیات آیت‌الله بروجردی، موجب فاصله گرفتن برخی از علمای سیاسی و پیشرو، نظیر آیت‌الله خمینی، از ایشان شد.<sup>۲</sup> پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی، استاد مطهری طی مقاله‌ی «مشکل اساسی سازمان روحانیت» با صراحت از خط‌مشی محافظه‌کارانه‌ی مراجع تقلید شیعه در قبال واکنش عوام انتقاد کرد. این انتقاد

---

کاری از پیش نمی‌رود. البته در زمان پهلوی بزرگ، چنین هم بود. مردم نه تنها جرئت نفس کشیدن نداشتند، بلکه بعضی از آنان به اهل علم توهین می‌کردند. طلاب را برای خوشایند عمل رضا خان، اذیت می‌کردند. خیلی وضع بدی بود» (مصاحبه با آیت‌الله سید مرتضی مبرقعی (فقیه)، مجله‌ی حوزه: ۴۳-۴۴: ۷۱).

۱. استاد مطهری در مقاله‌ی «مشکل اساسی سازمان روحانیت» در این زمینه می‌گوید: «در سال‌های اقامت در حوزه‌ی علمیه‌ی قم که افتخار شرکت در محضر درس پر فیض مرحوم آیت‌الله آقای بروجردی اعلی‌الله مقامه را داشتم، یک روز در ضمن درس فقه، حدیثی به میان آمد... چون این حدیث متضمن تقیه از خود شیعه بود نه از مخالفین شیعه فرصتی به دست آن مرحوم داد که درد دل خودشان را بگویند؛ گفتند: «تعجب ندارد تقیه از خودمانی مهم‌تر و بالاتر است. من خودم در اول مرجعیت عامه گمان می‌کردم از من استنباط است و از مردم عمل هرچه من فتوا بدهم مردم عمل می‌کنند؛ ولی در جریان بعض فتواها (که برخلاف ذوق و سلیقه‌ی عوام بود) دیدم مطلب این‌طور نیست» (طباطبایی و دیگران، [بی‌تا]: ۱۸۶-۱۸۷).

۲. یادآوری این نکته نیز خالی از فایده نیست که آیت‌الله خمینی در پاسخ یکی از نامه‌های شهید سید محمدرضا سعیدی، با صراحت از رویکرد سیاسی علمای پیشین انتقاد کرده است: «سلف صالح ما فرصت عجیبی را در موقع رفتن سلف خبیث [رضا شاه] از دست دادند و پس از آن هم فرصت‌هایی بود و از دست رفت تا این مصیبت‌ها پیش آمد» (خمینی، ۱۳۸۶: ۲۰۸). چه بسا اشاره‌ی ایشان به سلف صالح در این نامه، به شیخ عبدالکریم حائری یا آیت‌الله بروجردی نیز بوده است.

استاد مطهری که پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی و در راستای آسیب‌شناسی مرجعیت قبلی و ترسیم ویژگی‌های مرجعیت آتی بیان شده بود، از تجربه‌ی دوران مرجعیت واحد آیت‌الله بروجردی متأثر بود. استاد مطهری در این مقاله از آفتی به نام «عوام‌زدگی» سخن می‌گوید و علت آن را وابستگی مالی مرجعیت شیعه به مردم می‌داند و برای اثبات این رابطه مصادیق متعدد و مهمی نیز ارائه می‌کند.<sup>۱</sup>

این مسئله که آیت‌الله بروجردی و مراجع سلف ایشان، همواره در تصمیم‌گیری‌های خود (اعم از تصمیمات خرد و کلان، سیاسی و اجتماعی و حتی تصمیم‌گیری‌های مربوط به اداری امور حوزه) مردم را به مثابه‌ی یکی از عوامل مهم مدنظر داشتند، با شواهد زیادی تأیید می‌شود.<sup>۲</sup> استاد مطهری نیز از جریان کاملاً مشابهی سخن گفته است که موجب انصراف آیت‌الله حائری یزدی از آموزش زبان انگلیسی به طلاب به دلیل احتمال مخالفت مردم و قطع وجوهات شده است.<sup>۳</sup> خودداری زعمای حوزه‌ی علمیه‌ی نجف، نظیر آیت‌الله

---

۱. «آفتی که جامعه‌ی روحانیت ما را فلج کرده و از پا درآورده است «عوام‌زدگی» است. عوام‌زدگی از سیل‌زدگی، زلزله‌زدگی، مار و عقرب‌زدگی بالاتر است. این آفت عظیم معلول نظام مالی ما است. روحانیت ما در اثر آفت عوام‌زدگی نمی‌تواند چنانکه باید، پیشرو باشد و از جلو قافله حرکت کند و به معنی صحیح کلمه هادی قافله باشد. مجبور است در عقب قافله حرکت کند. خاصیت عوام این است که همیشه با گذشته و آنچه با آن خو گرفته پیمان بسته است، حق و باطل تمیز نمی‌دهد. عوام تازگی را بدعت یا هوا و هوس می‌خواند. ناموس خلقت و مقتضای فطرت و طبیعت را نمی‌شناسد؛ از این رو با هر نوی مخالفت می‌کند و همیشه طرفدار حفظ وضع موجود است. روحانیت عوام‌زده‌ی ما چاره‌ای ندارد از اینکه آن‌گاه که مسئله‌ای اجتماعی می‌خواهد عنوان کند به دنبال مسائل سطحی و غیراصولی برود و از مسائل اصولی صرف نظر کند و با طوری نسبت به این مسائل اظهار نظر کند که با کمال تأسف علامت تأخر و منسوخیت اسلام به شمار رود و وسیله به دست دشمنان اسلام بدهد. روحانیت عوام‌زاده‌ی ما چاره‌ای ندارد از اینکه همواره سکوت را بر منطق، سکون را بر تحرک و نفی را بر اثبات ترجیح دهد؛ زیرا موافق طبیعت عوام است» (طباطبایی و دیگران، ۱۳۴۱: ۱۸۴-۱۸۵).

۲. حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ مجتبی عراقی از اصحاب درس و بحث و جلسه‌ی استفتانات آیت‌الله بروجردی که از سوی ایشان مسئول ساخت مدرسه‌ی خان شده بود، به نمونه‌ای از این قبیل ملاحظات آیت‌الله بروجردی اشاره کرده است: «ما برنامه‌ای برای طلبه‌های مدرسه تنظیم و شرایطی مقرر کردیم. یکی از مواد درسی آن، زبان انگلیسی بود. در این باره با آیت‌الله بروجردی، مشورت کردیم. ایشان تحسین کردند و فرمودند: «اگر کسی یک زبان بداند، یک آدم، اگر دو زبان بداند، دو آدم و اگر سه زبان بداند، سه آدم است». ما رفتیم، استاد زبان انگلیسی را نیز دیدیم؛ ولی متأسفانه یکی از افراد، خدمت آیت‌الله بروجردی رفت و گفت: آقا مردم اگر بفهمند که با پول آنان زبان خارجی تدریس می‌شود، عقیده‌شان نسبت به شما سست می‌شود! آقا هم که معمولاً مراعات جوانب را می‌کردند، قانع شدند و برنامه اجرا نشد» (مصاحبه با حجت‌الاسلام شیخ مجتبی عراقی، مجله‌ی حوزه: ۴۳-۴۴).

۳. «مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی - اعلی‌الله‌مقامه - مؤسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم، به فکر افتادند یک عده از طلاب را به زبان خارجی و بعضی علوم مقدماتی مجهز کنند تا بتوانند اسلام را در محیط‌های

ابوالحسن اصفهانی، از تغییر ترکیب دروس حوزوی و گسترش دایره‌ی علمی حوزه با در نظر گرفتن ملاحظات مشابه نیز نمونه‌ی دیگری از درپیش گرفتن خط‌مشی سابقه‌دار محافظه‌کارانه‌ی مراجع تقلید شیعه است.<sup>۱</sup>

نقد مطرح‌شده از سوی استاد مطهری تحت‌عنوان «آفت عوام‌زدگی مراجع و روحانیان»، با واکنش‌هایی از سوی علمای حوزه مواجه شد. آیت‌الله مکارم شیرازی، با اشاره‌ی غیرمستقیم به این نقد استاد مطهری، تلاش کرد خط‌مشی مراجع، از جمله آیت‌الله بروجردی را به دور از آفت عوام‌زدگی معرفی کند؛ اما حتی وی نیز در پایان توضیح خود اذعان کرد که مردم چگونه از پیروی از مراجع تقلید در برخی از مظاهر دینداری خود سرباز زده‌اند و توصیه‌ها و احکام شرعی مرجع کل وقت شیعه را نادیده گرفته‌اند.

آیت‌الله بروجردی از کارهایی که به‌منظور جلب توجه عوام، از بعضی سرمی‌زد، سخت بیزار بود. او هرگز دنبال خوشایند عوام نبود. او، پیشوای عوام بود، نه دنباله‌روی عوام. حتی در مسائل مربوط به عزاداری امام حسین (ع) که گاه آلوده با کارهای خلاف از سوی عوام می‌شود و بعضی از افراد روی ملاحظات مختلفی حاضر نیستند تذکرات لازم را در این زمینه به عوام بدهند، آن مرد بزرگ، وظیفه‌ی خود را انجام می‌داد و در برابر انجام وظیفه، ملاحظه‌ی خوشایند عوام را نمی‌کرد، حتی اگر با

---

تحصیل‌کرده‌ی جدید، بلکه در کشورهای خارج تبلیغ نمایند. وقتی که این خبر منتشر شد، گروهی از عوام و شبه‌عوام تهران رفتند به قم و اولتیماتوم دادند که این پولی که مردم به عنوان سهم امام می‌دهند، برای این نیست که طلاب زبان کفار را یاد بگیرند، اگر این وضع ادامه پیدا کند ما چنین و چنان خواهیم کرد! آن مرحوم هم دید که ادامه‌ی این کار موجب انحلال حوزه‌ی علمیه و خراب شدن اساس کار است، موقتاً از منظور عالی خود صرف نظر کرد» (طباطبایی و دیگران، ۱۳۴۱: ۱۸۷-۱۸۸).

۱. استاد مطهری این جریان را در همان مقاله این‌گونه تشریح کرده است: «در چند سال پیش در زمان زعامت و ریاست مرحوم آیت‌الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی - اعلی‌الله مقامه - عده‌ی معتناهی از علما و فضلاء مرز نجف که در زمان حاضر بعضی از آن‌ها مرجع تقلیدند جلسه کردند و پس از تبادل نظر اتفاق کردند که در برنامه‌ی دروس طلاب تجدیدنظری نمایند و احتیاجات روز مسلمین را در نظر بگیرند و حوزه‌ی نجف را از انحصار فقاهت و رساله‌ی عملیه‌نویسی خارج کنند. جریان به اطلاع معظم‌له رسید. معظم‌له که قبلاً درس خود را از جریانی که برای مرحوم آیت‌الله حائری پیش آمده بود و از نظایر آن یاد گرفته بودند، پیغام دادند که تا من زنده هستم کسی حق ندارد دست به ترکیب این حوزه بزند، اضافه کردند سهم امام که به طلاب داده می‌شود فقط برای فقه و اصول است نه چیز دیگر. بدیهی است که عمل ایشان درس آموزنده‌ای بود برای آن آقایان که زعمای فعلی حوزه‌ی نجف هستند. با این توضیح معلوم شد که چرا شخصیت‌های برجسته‌ی ما همین که روی کار می‌آیند از انجام منویات خود عاجزند؟» (طباطبایی و دیگران، ۱۳۴۱: ۱۸۸).

حرکات و سخنان نامؤدبانه‌ای از سوی آنان مواجه می‌شد. در این زمینه، پیغام ایشان به بعضی از دسته‌های عزاداری قم، دائر به ترک کارهای ناروا و جواب آنان که گفتند: ما در ۳۶۴ روز سال مقلد شما هستیم، ولی در یک روز (روز عاشورا) مقلد شما نیستیم، معروف است» (مصاحبه با آیت‌الله مکارم شیرازی، مجله‌ی حوزه: ۴۳-۴۴: ۲۶۷).

این سخن گویای این واقعیت است که آیت‌الله بروجردی و دیگر مراجع تقلید سلف ایشان، با آگاهی از این قبیل واکنش‌های منفی، این انگاره را در ذهن داشته‌اند که صدور احکام شرعی متعدد خلاف خواست مردم، به دلیل عدم متابعت آن‌ها، موضوعیت «مرجعیت» و اصل «تقلید» را که کانون اصلی رابطه‌ی مرجعیت با مقلدان است، زیر سؤال می‌برد و جایگاه مرجع «تقلید» را از بین می‌برد. در نتیجه‌ی این ذهنیت‌ها و سوابق، بسیاری از اصحاب و معاشران آیت‌الله بروجردی بر این مسئله تأکید کرده‌اند که وی نسبت به تبعیت همیشگی مردم از مراجع چندان خوشبین نبود و بر همین مبنا در موارد متعددی حفظ رابطه‌ی حداقلی با مقلدان را بر درپیش گرفتن رویکرد منتقدانه با عادات مردم ترجیح می‌داد.

مناسبات آیت‌الله بروجردی با مردم و در مسائل خاص اجتماعی، از یک سو با تجربه‌ی ایشان از دوران نهضت مشروطه و حکومت رضا شاه پیوندی اساسی داشت و از سوی دیگر، الگوی رابطه‌ی ایشان در برخورد با مردم، الگوی آمرانه و یک‌سویه نبوده است؛ بلکه الگویی همدلانه و مبتنی بر درک دوسویه از مسائل بوده است. روشن است که چنین الگویی، رابطه‌ی یک‌سویه و خشک تقلید شرعی را به رابطه‌ای دوسویه بدل می‌کند که طی آن، مرجع تقلید در صدور حکم شرعی به تبعات اجتماعی فتوای خود و نوع مواجهه‌ی مردم با این فتوا نیز توجه می‌کند.

## ۵. مناسبات مرجعیت و نظم سیاسی مستقر

مرجعیت واحد آیت‌الله بروجردی مقارن با سال‌های آغازین سلطنت پهلوی دوم است. در این دوران، محمدرضا شاه که پس از تبعید رضا شاه در جریان اشغال ایران توسط نیروهای متفقین با حمایت دولت‌های اشغالگر (انگلیس) به سلطنت رسید، نسبتاً جوان بود و تسلط

زیادی بر امور پیدا نکرده بود. جامعه‌ی ایرانی که پس از یک دوره سرکوبگری سیاسی رضا شاه به بهانه‌ی مدرنیزاسیون، در خمود و خفقان به سر می‌برد، با تبعید رضا شاه فرصتی برای نفس کشیدن به دست آورده است. کشور که پس از اشغال توسط نیروهای بیگانه دچار آسیب‌ها و نابسامانی‌های متعددی شده بود، از فشارهای حکومت تا میزان زیادی رهایی یافته بود. پروژه‌ی ناتمام مدرنیزاسیون ایران، در این دوران با شتاب و فشار کمتر، پیگیری شد. ابتدا علما و روحانیان و حوزه‌های علمیه از فشارهای شدید حکومت رها شدند و فرصتی برای ترمیم و بازسازی خود یافتند. آیت‌الله بروجردی پیش از تبعید رضا شاه نیز یک بار به قم سفر کرده بود و برخی بزرگان حوزه برای سکونت او را دعوت کرده بودند؛ اما به دلیل همین وضعیت نابسامان حوزه‌ی علمیه‌ی قم و فشارهای شدید حکومتی و سابقه‌ی دستگیری توسط حکومت رضا شاه، ترجیح می‌داد دعوت‌ها را نپذیرد و به بروجرد بازگردد. در سال ۱۳۲۳ که وی به تهران سفر کرد، با دعوت جدی‌تر و گسترده‌تر علما و فضلالی حوزوی برای سکونت در قم مواجه شد و این بار به شرط فراهم شدن امکانات مادی لازم برای اداره‌ی حوزه، تصمیم گرفت در قم ساکن شود و در نهایت، اندکی بعد با درگذشت آیت‌الله ابوالحسن اصفهانی، مرجع کل وقت و آیت‌الله حسین قمی، از دیگر مراجع هم‌طبقه‌ی آیت‌الله بروجردی، جایگاه مرجعیت کل برای ایشان تثبیت شد.

در این دوران، مناسبات آیت‌الله بروجردی با حکومت وقت، علاوه‌بر عواملی که در بخش قبلی مورد بحث قرار گرفت (تجربه‌ی تقابل رهبران دینی مشروطه با خودکامگی پادشاهان قاجار، اختلاف‌های درونی علما در جریان نهضت مشروطه، مواجهه‌ی سرکوب‌گرانه‌ی رضا شاه با تحریکات سیاسی علما و مجتهدان و بی‌اعتمادی به حمایت و پشتیبانی مردم در بزنگاه‌های سیاسی)<sup>۱</sup>، تا حدود زیادی از عامل سیاسی ترس از کمونیسم و تا میزانی بهائیت متأثر بود.

---

۱. این مسئله که جریان مشروطیت در رویکرد سیاسی آیت‌الله بروجردی تأثیر عمیقی بر جای گذارده، در بخش قبل به سخنان برخی معاشران ایشان مستند شد. به‌عنوان نمونه‌ی دیگر، آیت‌الله مکارم شیرازی اظهار می‌دارد: «آیت‌الله بروجردی، به‌خاطر حوادث دردناک مشروطیت که سیاست‌بازان حرفه‌ای و عامل دست‌اجانب سررشته‌ی کار را از دست روحانیت خارج ساختند و ضربه بر کیان مسلمین ایران زدند، نسبت به بسیاری از حرکت‌های سیاسی بدبین بود و با سوءظن به آن‌ها می‌نگریست» (مصاحبه با آیت‌الله مکارم شیرازی، مجله‌ی حوزه: ۴۳-۴۴: ۲۶۹).

باتوجه به عدم تثبیت پایه‌های سلطنت محمدرضا شاه در سال‌های نخستین حکومت و گشایش نسبی فضای سیاسی در این دوران، فعالیت‌های حزب توده و دیگر جریان‌های مارکسیستی در کشور رشد فراوانی یافت و بسیاری از جوانان و اقشار جذب آن‌ها شدند. «خطر گسترش و نفوذ کمونیسم» در اثر ضعف حکومت مرکزی و مداخلات قدرت‌های خارجی (شوروی سابق) از دید آیت‌الله بروجردی و بسیاری از علما و روحانیان وقت، به بزرگ‌ترین خطر علیه اسلام بدل شد. خطر گسترش بهائیت و نفوذ آن در ارکان حکومت نیز بر این عامل افزوده شد که اگرچه در اولی منافع حکومت و روحانیان هم‌سو است، در مورد دوم به‌دلیل روابط مناسب شاه با اسرائیل و آمریکا و حمایت شدن بهائیت در مقابل برخوردهای داخلی از سوی این دو هم‌پیمان حکومت، چنین هم‌سوایی نیز وجود نداشت و آیت‌الله بروجردی در این مورد خود را مستقیماً رویاروی برخی منابع قدرت دید.

عوامل بالا چنین ذهنیتی را برای آیت‌الله بروجردی ایجاد کردند که در مواجهه با حکومت، نوعی رویکرد مداراگری و به‌ویژه در موضوع کمونیسم، موضع تقویت حکومت را درپیش گیرد. این رویکرد در موارد متعددی سبب شد که آیت‌الله بروجردی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، از هرگونه اقدامی که به تضعیف حکومت شاه در مقابل نفوذ کمونیسم بینجامد، خودداری ورزد و بدین ترتیب، مجامله با حکومت را در پیش گیرد.

رژیم شاه، به‌ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که به لحاظ مشروعیت سیاسی بسیار آسیب دیده بود، از یک سو در تلاش بود که با تظاهر به پابندی عمیق به اسلام، مشروعیت مردمی خود را بازسازی کند و از سوی دیگر باتوجه به برخورد حمایت‌آمیز آیت‌الله بروجردی با شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد، درصدد بود که ارتباط خود با مرجعیت وقت را حفظ کند؛ از این رو، در جریان مبارزه با بهائیت، رژیم شاه در آغاز خواسته‌های آیت‌الله بروجردی را با دقت پیگیری می‌کرد، تاجایی که حتی برنامه‌ای رادیویی برای تبلیغ علیه بهائیت در اختیار آیت‌الله بروجردی قرار داد.<sup>۱</sup>

۱. «ایشان [آیت‌الله بروجردی] در سال ۱۳۳۵ مبارزه‌ی پیگیر خود را با بهائیت شروع کرد. جناب آقای فلسفی، به دستور ایشان، یک ماه رمضان، از طریق رادیو، به نقد عقاید و اندیشه‌های بهائیان پرداخت. مرحوم حضرت امام هم، مرتب با آیت‌الله بروجردی، در تماس بود تا مبارزه با بهائیت ادامه یابد» (مصاحبه با آیت‌الله سبحانی، مجله‌ی حوزه: ۴۳-۴۴: ۱۸۲).

رژیم شاه از این حساسیت آیت‌الله بروجردی و دیگر روحانیان در خصوص بهائیت، به شکل هوشمندانه‌ای برای ایجاد توازن و فرسایش تدریجی مخالفان بالقوه‌ی خود بهره می‌گرفت و تلاش می‌کرد بیشترین بهره‌ی تبلیغاتی را از جریان مبارزه با بهائیت ببرد و مرجعیت و روحانیت را متقاعد کند که تضعیف حکومت وی به نفوذ فرقه‌های ضاله، مانند بهائیت و ترویج افکار الحادی، مانند کمونیسیم خواهد انجامید و بدین طریق علاوه بر اینکه مخالفان بالقوه‌ی خود را با این امور مشغول می‌کند، پایگاه حکومت خود را به عنوان مدافع اسلام در نظر مرجعیت تقویت کند<sup>۱</sup>. شاه برای فرار از انتقادهای طرفین مقابل خود، از پتانسیل‌های آنان برای ایجاد توازن استفاده می‌کرد؛ از یک سو در قبال فشارهای سازمان‌های حقوق بشری و مداخله‌ی کشورهای غربی در جریان بهائیت، عامل مبارزه با بهائیت را فشارهای مراجع و روحانیان و مردم ذکر می‌کرد و از سوی دیگر با القای خطر

---

«ایشان، خطر بهائیت را خیلی جدی می‌گرفت. وقتی که در بروجرد بوده، علیه این گروه اقداماتی می‌کرده است. در قم، برخی از مبلغین و فضلا، با مبلغان بهائیت مکاتبه و مناظره داشتند. از جمله آقای منتظری، با یکی از مبلغان بهائیت، مکاتبه داشت و شبهاش را پاسخ می‌داد. به خاطر تلاش پیگیر آیت‌الله بروجردی، در ریشه کن کردن این گروه ضاله، دربار ناچار شد که یک سری تبلیغات، از طریق رادیو علیه بهائیت به راه بیندازد. این حرکت و مبارزات، تا به آنجا رسید که سرلشکری به اتفاق آقای فلسفی رفتند و معبد بهائیت را خراب کردند و تلویزیون هم این صحنه را نشان داد» (مصاحبه با حجت‌الاسلام واعظ‌زاده خراسانی، مجله‌ی حوزه: ۴۳-۴۴: ۲۳۱-۲۳۳).

۱. آیت‌الله سلطان درخواست شاه از آیت‌الله بروجردی برای وارد شدن مستقیم مرجعیت به جریان مبارزه با بهائیت و دادن قول مساعد برای عمل متقابل رژیم را این گونه نقل کرده است: «آیت‌الله بروجردی، نسبت به بهائیت حساسیت خاصی داشتند و با آنان مبارزات فراوانی کردند. می‌فرمودند: هرگاه با شاه ملاقات کرده‌ام تأکید داشتم که جلوی این فرقه‌ی ضاله‌ی مضلّه را بگیرند و او هم وعده می‌داد؛ ولی عمل نمی‌کرد. تا در یکی از ملاقات‌ها به او فشار آوردم. گفتم: این کار از من ساخته نیست. باید شما کمک کنید. گفتم: من چه قدرتی دارم؟ قدرت در دست شماست. گفتم: شما، مردم را وادارید که شکایت کنند و به من منعکس شود، تا من مستندی برای جلوگیری داشته باشم. من دیدم، نظر بدی نیست، از این روی، از آن به بعد، مردم شهرستان‌ها را وادار به نوشتن نامه‌هایی علیه این جریان کردیم. ماه رمضان که فرا رسید، به آقای فلسفی گفتم: علیه بهائیان سخنرانی کنند. نتیجه‌ی این کوشش‌ها این شد که شاه، باتمانقلیچ را وادار کرد که ساختمان حضیره القدس (مرکز بهائیان) را خراب کند. پس از دو، سه روزی خبر دادند که این مرکز را خراب نمی‌کنیم؛ بلکه تبدیل به کتابخانه می‌کنیم. آخر یکی از شب‌ها آمدند گفتند: از دربار کسی ملاقات می‌خواهد. اجازه دادم. آن شخص آمد و گفت: از سفارت آمریکا، از شاه خواسته‌اند که با اقلیت‌های مذهبی کاری نداشته باشید؛ زیرا ما خود را موظف می‌دانیم که امنیت اقلیت‌ها را حفظ کنیم. اگر شما نمی‌توانید امنیت آن‌ها را حفظ کنید، ما در صدد حفظ آن‌ها باشیم، از این روی، ادامه‌ی این موضوع، با حیثیت ما منافات دارد. من هم، با کمال تأسف، گفتم: قضیه را خاتمه بدهید که باعث ذلت مسلمانان نگردد، لذا قرار شد: مرکز بهائیان را تبدیل به کتابخانه بکنند. به حساب ظاهر قضیه خاتمه یافت» (مصاحبه با آیت‌الله سید محمدباقر سلطانی طباطبائی، مجله‌ی حوزه: ۴۳-۴۴: ۴۸-۴۹).



تضعیف حکومت یک کشور اسلامی در مقابل بیگانگان در ذهنیت مرجعیت و روحانیان، عمل نکردن به وعده‌ها پیرامون مبارزه با بهائیت را توجیه می‌کرد. روشن است که مبارزه با بهائیت، برای رژیم شاه، برگ بازی مناسبی برای فرسایش توان مخالفان و درگیر کردن آن‌ها با مسائل درجه‌ی چندم بوده است؛ اما هم‌سویی تاکتیکی رژیم شاه با مبارزه‌ی مراجع و روحانیان علیه بهائیت، پس از فزونی گرفتن فشارها و انتقادهای بیرونی و بی‌نیازی از بهره‌ی تبلیغاتی بیشتر از این جریان برای مشروعیت‌سازی داخلی و فاصله گرفتن از بحران‌های سیاسی پس از کودتای ۲۸ مرداد، رنگ باخت و رژیم شاه نه تنها تلاشی برای مبارزه با بهائیت نکرد، بلکه با روحانیان و واعظانی که علیه بهائیت سخنرانی می‌کردند، برخورد کرد. در این دوران، تلاش مرجعیت و روحانیان نه برای مبارزه با بهائیت، بلکه برای خنثی کردن اقدامات رژیم شاه علیه روحانیان و خطبایی بود که به انتقاد و اقدام علیه بهائیت پرداختند!

حساسیت‌هایی که مراجع و روحانیان برای مقابله با کمونیسم و بهائیت داشتند، یکی از مهم‌ترین عوامل سازنده‌ی خط‌مشی سیاسی آیت‌الله بروجردی در قبال حکومت به شمار می‌رفت. همچنین، انگاره‌ی عدم تضعیف حکومت کشور اسلامی بر مبنای قواعد فقهی نیز در انتخاب این خط‌مشی در مرجعیت این دوره تأثیر بسزایی دارد. دو قاعده‌ی «برتری

---

۱. «احتمال دارد که دستگاه استفاده‌ی لازم را از تبلیغات علیه بهائیت برد و آن‌گاه، قضیه را رها کرد و حتی مانع شد. بعد از نهضت ملی نفت و کودتای ۲۸ مرداد و بدبینی مردم نسبت به شاه و اعمال او، شاه برای اینکه خود را مذهبی جلوه بدهد و از جو مذهبی به نفع خود بهره‌برداری کند، مبارزه و تبلیغات علیه بهائیت را که مورد علاقه‌ی آیت‌الله بروجردی بود، به آن گونه به راه بیندازد. مدتی، این مبارزات گرم و پیگیر ادامه یافت که ورق برگشت و دستگاه، مانع تبلیغات شد. حضرت آیت‌الله بروجردی، در انزوا قرار گرفتند. برخی از روحانیون و فضایی که در اطراف و اکناف ایران، علیه بهائیت تبلیغ می‌کردند، دستگیر شدند. دستگاه، مبارزه علیه بهائیت را شروع کرد؛ زیرا به نفع خود تشخیص داد. پس از آنکه بهره‌برداری‌های لازم را در این راستا کرد، لزومی نداشت که از این حرکت، جانبداری کند و شاید به مصلحت دستگاه نمی‌دانست که جو متشنج باشد؛ از این روی، مانع شد یا اینکه دول خارجی، به دولت ایران، فشار آوردند و مانع ادامه‌ی کار شدند. این مبارزه، آغاز خوبی داشت؛ اما پایانی تلخ و غمناک. آیت‌الله بروجردی، جواب تلگراف علما را نمی‌داد و نمی‌خواست که کار دنبال شود. کار به بن‌بست رسیده بود. روزگار، روزگار سختی بود. آیت‌الله بروجردی، مظلومانه در انزوای شدیدی قرار گرفت. گاهی به نظر می‌رسید این یک انتقامی است که شاه از وی و از جامعه‌ی روحانیت می‌گرفت. با اینکه اول شخص روحانیت بود و مرجع بزرگ جهان تشیع؛ ولی برای کوچک‌ترین کاری باید کلی تلاش می‌کردند تا تحقق پذیرد. یک جوان یزدی را بهائیان می‌خواستند اعدام کنند، ایشان مدتی زیاد تلاش کردند تا جلوی اعدام آن شخص را گرفتند. یا برخی از فضلا را که دستگیر می‌شدند، چقدر باید تلاش می‌کرد تا آزاد شوند و...» (مصاحبه با حجت‌الاسلام واعظ‌زاده خراسانی، مجله‌ی حوزه: ۴۳-۴۴: ۲۳۴).

حکومت جائز بر فتنه‌ی مدام» و «نفی سیل» در زمره‌ی این قواعد فقهی هستند. قاعده‌ی نخست اصل حکومت را اجتناب‌ناپذیر می‌داند و حتی حکومت شر را از نداشتن حکومت و هرج و مرج دائمی برتر می‌داند:

«لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ»: مردم ناگزیر از حاکمی هستند، نیکوکار باشد یا بدکار!<sup>۱</sup>

«وَالظُّلُومُ غَشُومٌ خَيْرٌ مِنْ فِتْنَةٍ تَدُومُ»: حاکم ستمگر بهتر از هرج و مرج دائمی است.<sup>۲</sup>

بنابر قاعده‌ی نفی سیل، حمایت از حکومت در مقابل خطر سلطه‌ی بیگانگان ضروری است:

«وَكُنْ يَجْعَلُ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَيِّئًا»: خداوند هرگز برای کافران به زیان مسلمانان راهی نگشوده است.<sup>۳</sup>

بر همین مبنا، آیت‌الله بروجردی در بزنگاه مهمی نظیر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، پس از بازگشت شاه به ایران برای وی پیام تبریک فرستاد؛ اقدامی که هیچ‌گاه از ذهن مبارزان و انقلابی‌های مخالف و منتقد حکومت شاه زدوده نشد و موجب ناامیدی بسیاری از نیروهای سیاسی منتقد از مرجعیت شد.

آیت‌الله بروجردی دلیل درپیش گرفتن رویکرد مدارا با حکومت و آنچه «عدم تضعیف حکومت» در مقابل بیگانگان می‌داند، توضیح می‌دهد:

کسی از شیراز نامه‌ای برای آیت‌الله بروجردی فرستاده بود و در آن نامه نوشته بود: شما که در نامه‌هایتان برای دولت یا دربار، چنین و چنان می‌نویسید، آیا اطلاع دارید که شاه چگونه است. عکسی از شاه با همسرش، که بی‌حجاب بود، از روزنامه‌ای جدا کرده بود و فرستاده بود. آیت‌الله بروجردی، فرمودند: صاحب نامه متوجه نبوده که به این اندازه‌ها اطلاع دارم. لکن چه باید کرد که موضوع فشار اجانب در کار است و من بیش از این، مصلحت نمی‌دانم که دولت تضعیف شود؛ زیرا شاه از خودش اختیاری

۱. خطبه‌ی ۴۰ نهج البلاغه (صبحی صالح).

۲. تصنیف غررالحکم و دررالکلم، جلد ششم، باب پنجم، فصل نهم باعنوان «فی الفتنه»، حدیث ۱۰۶۷۲.

۳. آیه‌ی ۱۴۱ سوره‌ی نساء.

ندارد و تحت فشار دولت‌های بیگانه است. یک طرف روس‌ها و طرف دیگر غرب و آمریکا خواسته‌های خود را تحمیل می‌کنند. اگر شاه، احساس کند که موقعیتش بیگانه می‌شود [به دولت‌های بیگانه امتیاز می‌دهد]، لذا کوشش ما این است که: خیلی احساس ضعف نکنند. اگر گاهی مماشات می‌شود، به این جهت است. مصالح مملکت و اسلام را به او تذکر می‌دهیم. اما جوان است و مغرور. ناراحت بودند که دولت از یک طرف، تحت فشار بیگانگان و تحت تأثیر آنهاست و از طرف دیگر، ما هم قدرتی نداریم. برای مردم رمقی نمانده است، مردم متحد نیستند. می‌فرمودند: قصه ما داستان مشک آب خالی و پرهیز است. کسی مشک خالی به دست داشت و مردم نمی‌دانستند خالی است. او هم پیوسته مردم را بر حذر می‌داشت که خیس نشوید، مواظب باشید» (مصاحبه با آیت‌الله سید محمدباقر سلطانی طباطبائی، مجله‌ی حوزه: ۴۳-۴۴: ۵۲).

اینکه آیا عدم تضعیف حکومت شاه در مقابل بیگانگان، انگاره‌ای مشروعیت‌بخش برای خط‌مشی کناره‌گیری سیاسی آیت‌الله بروجردی و تساهل در عرصه‌ی مبارزه‌ی سیاسی با رژیم بوده است یا نه، موضوعی است که به بررسی جداگانه و دقیق‌تری نیاز دارد؛ اما مسلم است که می‌توان مناسبات آیت‌الله بروجردی با نظم سیاسی مستقر را بر مبنای رویکرد «کناره‌گیری سیاسی» صورت‌بندی کرد. این گفتار که «من در آنچه فرجام آن را نمی‌دانم دخالت نمی‌کنم»، به مناسبت‌های گوناگون از سوی آیت‌الله بروجردی مورد تأکید قرار گرفته است. این نکته را نباید فراموش کنیم که رویکرد کناره‌گیری سیاسی آیت‌الله بروجردی، همیشه به نفع شاه و دربار تمام نمی‌شد؛ برای نمونه، در دوران نخست‌وزیری مصدق، مشارکت دو تن از روحانیان متمایل به حزب توده در یک کنفرانس خارج از کشور و بازگشت آنها به قم به موضوعی برای کشمکش سیاسی و ناآرامی در قم بین روحانیان و طلاب مخالف کمونیسم و طیفی دیگر از طلاب و نیروهای سیاسی قم بدل شد. دربار که مترصد فرصتی برای تیره شدن روابط دولت مصدق با مرجعیت بود، از این موضوع بهره‌برداری زیادی کرد تا آیت‌الله بروجردی موضعی در راستای تقابل با دکتر

مصدق بگیرد؛ اما آیت‌الله بروجردی با مبنا قرار دادن همان خط‌مشی کناره‌گیری سیاسی و تکرار این گزاره که «من کاری ندارم» از درپیش گرفتن چنین موضعی سر باز زد.<sup>۱</sup>

گفتنی است در مواردی که آیت‌الله بروجردی در امور دینی یا دیگر مسائل اجتماعی و سیاسی که در پیوند با مسائل دینی و شرعی بودند مداخله می‌کرد، میدان عمل محدودی برای حاکمان باقی می‌گذاشت. نمونه‌ای از این مداخلات که به تغییر رویه‌ی حکومت منجر شد، در مسائلی نظیر جلوگیری از طرح لایحه‌ی اصلاحات ارضی، مقابله با جریان تغییر رسم‌الخط فارسی به لاتین، مخالفت با تأسیس مجلس مؤسسان برای تغییر قانون اساسی، مخالفت با تأسیس «خانه‌ی زن»، مخالفت با برگزاری مراسم بزرگداشت سالروز اعلام کشف حجاب و ... دیده می‌شود. در این قبیل موارد، حکومت ناگزیر از مسکوت گذاشتن قضایا و انتظار برای درگذشت آیت‌الله بروجردی و از میان رفتن مانع مرجعیت واحد در مقابل این قبیل اقدامات بود.<sup>۲</sup>

۱. «دو نفر از روحانیون که یکی از آنان سید علی‌اکبر برقی بود، در کنفرانس صلح وین شرکت کرده بودند. در موقع بازگشت وی به قم، عده‌ای از توده‌های‌ها به استقبال ایشان شتافتند و انبوه طلاب و مقدسین هم تظاهرات مخالفی به راه انداختند و چیزی نمانده بود که بین طرفین، درگیری رخ دهد. نیروی نظامی دخالت کردند و به زور متوسل شدند که من در بین جمعیت حاضر و ناظر بودم و بعداً معروف شد که در تیراندازی‌های پلیس، برخی از طلاب کشته شده‌اند. این جریان اوج گرفت و عده‌ای از علمای دربار، به قم آمدند و به آیت‌الله بروجردی تأکید داشتند که شما، دولت مصدق را به خاطر این بی‌احترامی به شما و حوزه‌ی علمیه‌ی قم، محکوم کنید. آیت‌الله بروجردی، با کیاستی که داشت، متوجه شده بود، در این قضیه دست دربار، برای تضعیف دولت مصدق، در کار است؛ از این روی، به پیشنهاد علمای درباری توجه نکرد و دولت مصدق را مورد انتقاد قرار نداد و در جواب آقایان درباری گفت: «من کاری ندارم». من خودم، عده‌ی زیادی از وابستگان دربار و گویندگان دربار را دیدم که در اجتماعات عظیم آن روزها در قم که در صحن مطهر برپا می‌شد، علیه مصدق و آیت‌الله کاشانی سخنرانی می‌کردند. آیت‌الله بروجردی وقتی که دید جوسازی‌ها علیه دولت به اوج خود رسیده است و درباریان می‌خواهند از این قضیه سوءاستفاده کنند، در ضمن درس، سخنانی به این مضمون گفت: «رئیس دولت، با اینکه گرفتاری‌های زیادی داشت، شخصاً با من، تلفنی تماس گرفت. ایشان، تمام تقاضاهای مرا انجام داده است. من از ایشان هیچ شکایتی ندارم. رئیس دولت، برای مملکت خدمت می‌کند. طلاب، پی در پششان باشند و قضیه را دنبال نکنند». ایشان با این حمایتی که از دکتر مصدق، به عمل آورد، آشوب را فرونشاند و نگذاشت از حوزه‌ی علمیه و وجود ایشان، در راه عزل دکتر مصدق بهره‌برداری شود. روح و نبض حوزه‌ی علمیه‌ی قم، از نهضت ملی نفت، حمایت می‌کرد؛ به‌خصوص تا وقتی که بین دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی، اتحاد و اتفاق بود. پس از اختلاف، در حوزه‌ی علمیه‌ی قم هم، بر سر این قضیه، اختلاف پدید آمد: برخی طرفدار دکتر مصدق بودند و برخی طرفدار آیت‌الله کاشانی» (مصاحبه با حجت‌الاسلام واعظ‌زاده خراسانی، مجله‌ی حوزه: ۴۳-۴۴: ۲۲۶).

۲. زمان زیادی از درگذشت آیت‌الله بروجردی نگذشته بود که لایحه‌ی اصلاحات ارضی تصویب و اجرایی شد. شاه بعدها صریحاً از مانع‌آفرینی آیت‌الله بروجردی به‌عنوان علت تعویق اجرای لایحه‌ی اصلاحات ارضی سخن گفت.

## ۶. آغاز دوران تعدد مرجعیت

با درگذشت آیت الله بروجردی، دوره‌ی جدیدی آغاز شد که با تعدد روزافزون در مرجعیت شیعه مقارن است. شماری از محققان که وضع پیچیده‌ی پس از درگذشت آیت الله بروجردی را درک کرده بودند، طی مجموعه‌ای از مباحث که بعدها در کتابی با عنوان *بحثی درباره‌ی مرجعیت و روحانیت* منتشر شد، «خلاء مرجعیت» حاصل از درگذشت آیت الله بروجردی را بررسی و تحلیل کردند و راهکارهایی نظیر مرجعیت شورایی را ارائه کردند. انتخاب عنوان بحران و خلاء مرجعیت از سوی آن اندیشمندان، خبر از طلوعی دورانی جدید در سیر تاریخی مرجعیت می‌داد.

پس از درگذشت آیت الله بروجردی، حداقل شش مرجع تقلید در قم، مشهد و تهران (آیات گلپایگانی، شریعتمداری، نجفی مرعشی، خمینی، میلانی و خوانساری) و تعداد مشابهی نیز در عتبات (آیات حکیم، شیرازی، شاهرودی و خوئی) به عنوان مرجع تقلید معرفی شدند. شکل‌گیری تعدد مرجعیت، پس از درگذشت یک مرجع تقلید برجسته و معمر در میان مراجع طبقه‌ی بعدی، امری بی سابقه نبود و نمونه‌های متعددی از این نوع در یک و نیم سده‌ی گذشته که از ظهور مرجعیت عامه سپری می‌شد، دیده می‌شود؛ نظیر آنچه پس از درگذشت میرزای شیرازی رخ داد و طی آن، به‌طور هم‌زمان مراجعی نظیر نائینی، شیخ الشریعه و شیخ عبدالکریم حائری، هر یک مقلدانی یافتند. در این یک و نیم سده، می‌بینیم که تعدد و تمرکز مرجعیت به تناوب تکرار می‌شود و پس از یک دوره‌ی تعدد، نوعی تمرکز نسبی در مرجعیت شکل می‌گیرد؛ مانند مرجعیت عامه یافتن آیات ابوالحسن اصفهانی و بروجردی پس از دوره‌ی تعدد مذکور. از سوی دیگر، تعدد مرجعیت موقتی در این برهه‌ها، نوعی تعدد نسبی بود و تعداد مراجع تقلید مطرح انگشت‌شمار بودند. در مقابل، در دوران متأخر می‌بینیم که نه تنها دوره‌ی تعدد مرجعیت موقتی نبود و برای بیش از پنج دهه، شاهد ظهور مرجع عامه‌ی دیگری در میان شیعیان نیستیم، بلکه به‌طور روزافزون بر تعدد مراجع تقلید افزوده می‌شود؛ به طوری که شمار مجتهدان صاحب رساله‌ی عملیه در مناطق شیعی در دوران اخیر بیش از پنجاه نفر ذکر شده است که هر یک مقلدانی داشتند و خود را مرجع تقلید جهان تشیع و در مواردی اعلم، می‌دانند.

دوره‌ی پنجاه‌ساله‌ی اخیر، دوره‌ی جدیدی در تاریخ مرجعیت است که یکی از ویژگی‌های آن، تبدیل مرجعیت واحد به مرجعیت متعدد و متکثر است. ویژگی دیگر این دوران، ظهور نظریه‌ی ولایت فقیه و شکل‌گیری حکومتی فقهی در ایران، به‌عنوان مهم‌ترین کشور شیعه‌نشین جهان است. در دوره‌ی کنونی، نسبت مرجعیت و ولایت فقیه، به‌عنوان عالی‌ترین مقام نظام جمهوری اسلامی، همچنان در هاله‌ای از ابهام و مورد بحث صاحب‌نظران است. بسیاری از حوزه‌ها و اختیارات مرجعیت با ولایت فقیه واجد همپوشانی و تداخل است و شواهد دوران اخیر، حاکی از گسترش روزافزون دایره‌ی تصرفات دینی و عملی ولایت فقیه و قبض نسبی میدان عمل و مدیریت مراجع تقلید است. ویژگی دیگر دوره‌ی چهارم مرجعیت، تحولات اجتماعی گسترده در جوامع شیعه‌نشین و جهان است که به ظهور سبک‌های گوناگون زندگی و دین‌ورزی و مطالبات مدنی و سیاسی جدید در میان شیعیان انجامیده است. تحولات سریع دوران اخیر، لزوم هم‌گام شدن بیشتر فقه شیعه و نظرگان مراجع تقلید را می‌طلبد؛ بنابراین، مرجعیت از بابت کارآمدی در پاسخگویی به نیازهای مقلدان، در آزمونی مهم قرار گرفته است.

آنچه در این بررسی در پی توضیح آن بودیم، ترسیم کلیت فضای سیاسی حاکم بین مرجعیت و نظام سیاسی در دوره‌ی مرجعیت واحد آیت‌الله بروجردی بود. این فضا بسیار از تجربیات مراجع و علمای پیشین از مداخله در امور سیاسی و فضای حاکم بر جامعه، عدم اطمینان به حضور مستمر و پیگیرانه‌ی مردم در حمایت از خط‌مشی سیاسی مرجعیت و خطر نفوذ کمونیسم و بهائیت و سوءاستفاده‌ی زیرکانه‌ی رژیم شاه از این هراس مرجعیت، متأثر است.

## ۷. نتیجه‌گیری

تقابل‌های درونی علما در جریان انقلاب مشروطه، زمینه‌ی «درونی» انزوا و تحدید نفوذ روحانیت را فراهم آورد. فرسایش سازمان درونی مرجعیت و روحانیت در این برهه، بیش از هر چیز ناشی از کمرنگ بودن رویه‌های تعاملی و مشارکتی در نهاد مرجعیت و شدت عمل و تأثیر رویه‌های طرد و تکفیر متقابل بود. محصول این فرسایش درونی، نحیف و

ضربه پذیر شدن نهاد مرجعیت و روحانیت در مقابل آسیب‌ها و مداخلات «بیرونی» بود. این ضربه‌پذیری در دوران حکومت رضا شاه مابه‌ازای بیرونی یافت. گرچه رضا شاه در آغاز سلطنت خود کوشید با نزدیکی به علما و مراجع مشروعیتی دینی برای دولت خود فراهم کند (شرح تظاهرات و اقدامات رضا شاه در منابع تاریخی موجود است؛ از جمله گفته شده که رضا شاه در محضر حاج شیخ عبدالکریم حائری - احیاگر حوزه‌ی علمیه‌ی قم - خود را مقلد ایشان خواند)، دیری نپایید که با درپیش گرفتن برنامه‌ی مدرنیزاسیون اجباری، درصدد تحدید نفوذ علما و روحانیان برآمد. این رویه به رویارویی و تنازعی بی‌سابقه میان حکومت و روحانیت که یکی از گروه‌های ممتاز اقتصادی و سیاسی در آن دوران به شمار می‌رفت انجامید و با خودرأیی و تحکم حکومت وقت و برخی مقاومت‌ها از سوی روحانیت، عامل بیرونی برای تضعیف بیشتر نهاد روحانیت و مرجعیت فراهم شد. تنازع خونین مسجد گوهرشاد زمینه را برای حذف و انهدام یکی از مهم‌ترین کانون‌های حوزوی ایران و به محاق بردن حوزه‌ی مشهد فراهم آورد. مدارس اسلامی مشهد، پس از این واقعه یکایک در تصرف حکومت قرار گرفتند و قدرت و تصرف علما و فقهای مستقل در امور دینی و اجتماعی آن دیار به کمترین میزان خود رسید. سرنوشت حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد، برای کانون‌های حوزوی دیگر ایران (به‌ویژه قم) تکان‌دهنده و عبرت‌آموز شد. سکوت و کناره‌گیری حوزه‌ی علمیه‌ی قم، با پیشروی‌های روزافزون حکومت در تصرف حوزه‌های تحت نفوذ علما و روحانیان همراه شد. رضا شاه با مجموعه‌ای از برنامه‌های نوسازی، بال‌های اقتصادی علما را قطع کرد و جایگاه آنان را در سلسله‌مراتب اقتصادی کم کرد. وی با وضع مقررات اداری و کنترل‌های حکومتی سخت و طاقت‌فرسا، دایره‌ی نفوذ علما و روحانیان را محدودتر کرد و ارتباط دوجانبه‌ی علما و مردم را که مبنای قدرت و نفوذ اجتماعی مرجعیت است، از هم گسیخت. طلاب علوم دینی مجبور بودند به حاشیه‌های شهر پناه ببرند و بساط درس و بحث خود را در باغ‌های اطراف شهر برپا کنند؛ بدین ترتیب، اضمحلال «سازمان درونی مرجعیت» پس از تنازعات درونی دوران مشروطه، با مداخله‌ی عامل بیرونی و تحدید «نفوذ مرجعیت در متن جامعه - مردم»، برهم خوردن «توازن قدرت مرجعیت در مواجهه با حکومت» و قطع «منابع ثروت» مرجعیت بر اثر این مداخلات به تنزل

جایگاه علما در سلسله مراتب قدرت و ثروت انجامید. افول جایگاه اقتصادی و سیاسی نهاد مرجعیت در ایران در این دوره، به تدریج زمینه‌ی افول منزلت اجتماعی آن را فراهم کرد. مطابق نظریه‌ی ماکس وبر، میان وجوه سه‌گانه‌ی قدرت، ثروت و منزلت، به تدریج تناظر نسبی و تعادل ایجاد می‌شود. ممکن است به‌طور مقطعی و در کوتاه‌مدت، ازدست‌دادن جایگاه سیاسی و اقتصادی یک گروه، به تنزل جایگاه منزلتی آن نینجامد و امتیازهای منزلتی مکتسب از گذشته برای مدتی باقی بمانند؛ اما با گذشت زمان، منزلت اجتماعی آن گروه نیز به سطحی متناظر با جایگاه سیاسی و اقتصادی آن می‌رسد. گزارش‌های متعدد از افول منزلت روحانیت و مرجعیت در سال‌های پایانی حکومتی رضا شاه و در آستانه‌ی آغاز مرجعیت آیت‌الله بروجردی که در متن مقاله به برخی از آن‌ها اشاره کردیم، مؤید همین فرآیند تعادل پایگاهی است.

آیت‌الله بروجردی در دوران مرجعیت خویش با تمرکز بر بازسازی همان عامل درونی که آغازگر سیر تدریجی افول آن شده بود (فرسایش «سازمان درونی مرجعیت» در طی منازعات مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان)، زمینه‌ی درونی تنزل بیشتر جایگاه خود را از بین برد. وی باور داشت که ورود به عرصه‌ی منازعات سیاسی با پایان نامشخص، بدون آنکه مرجعیت و حوزه از سازمان درونی قدرتمندی برخوردار باشد، جز آسیب نتیجه‌ای ندارد. در طی یک دهه تلاش، مرجعیت در این دوره به تجدید و احیای قوای درونی خود پرداخت. بازسازی سازمان درونی مرجعیت، زمینه‌ی افزایش «نفوذ در متن جامعه-مردم» را فراهم آورد؛ رسانه‌ها و مکانیزم‌های ارتباطی با جامعه (شبکه‌های مساجد و نمایندگان شهرها، نشریات حوزوی و ...) شکل گرفتند و تثبیت شدند، ظرفیت‌ها و زمینه‌های بسیج مردم در نقاط عطف درخصوص مسائلی نظیر حمایت از فلسطین و مبارزه با بهائیت مورد استفاده و آزمون مقدماتی قرار گرفتند و توان مرجعیت برای مقابله با گروه‌های فشار در بالاترین حد خود نمودار شد. تقویت «سازمان درونی مرجعیت» و «نفوذ در متن جامعه-مردم»، به تغییر «توازن قدرت در مواجهه با حکومت» به نفع مرجعیت شد. شمار زیادی از اقدامات تقنینی و قضایی حکومت وقت با مداخله‌ی مرجعیت، سرنوشت دیگری یافتند. مجموعه‌ی این عوامل، به وجه «قدرت و نفوذ اجتماعی» پایگاه مرجعیت ارتقا بخشیدند.



مقارن با این روند، وضعیت مالی مرجعیت نیز بهبود یافت. در شرایطی که آیت‌الله بروجردی در آغاز سکونت در قم با مشکلات مالی متعدد مواجه بود، افزایش تدریجی میزان وجوهات شرعی، به میزان قابل توجهی از حجم این مشکلات کاست. بدین ترتیب، وجه ثروت مرجعیت نیز در این دوره کم کم بازسازی شد. به موازات این دو روند، منزلت اجتماعی مرجعیت و روحانیت نیز احیا شد. تعرضی کوچک به جایگاه مرجعیت، به واکنش اجتماعی مؤثر منجر می‌شد. متابعت مقلدان و مردم از آرای فقهی و مواضع اجتماعی-سیاسی مرجعیت نیز بسیار محقق شد. با ترمیم و بازسازی یکی از وجوه پایگاه اجتماعی مرجعیت، کم کم وجوه دیگر نیز ارتقا می‌یابند و نوعی هم‌سطحی نسبی میان ابعاد سه‌گانه‌ی قدرت و نفوذ اجتماعی، ثروت و منزلت پدید می‌آید.

## منابع

- امین، سید حسن. (۱۳۸۵). «مرجعیت و سیاست: کارنامه‌ی سید ابوالحسن اصفهانی». *ماهنامه‌ی حافظ*. ش ۳۰. صص ۶-۱۹.
- جعفریان، رسول. (۱۳۸۱). *برگ‌هایی از تاریخ حوزه‌ی علمیه‌ی قم*. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۸۶). *صحیفه امام (بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات، شرعی، نامه‌ها)*. چ ۴. تهران: مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- دوانی، علی. (۱۳۷۲). *زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت‌الله بروجردی*. چ ۳. تهران: نشر مطهر.
- رنجبر، مقصود. (۱۳۸۲). «فضای تنفس شیعه/گفتمان اصلاح در حوزه‌ی علمیه‌ی قم در دهه‌ی ۴۰ شمسی». *مجله‌ی زمانه*. ش ۱۶. س ۲. صص ۲۲-۳۰.
- رهنما، علی. (۱۳۸۴). *نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی*. تهران: گام نو.
- روح‌بخش، رحیم. (۱۳۸۲). «خانه‌ی خورشید: بررسی میراث آیت‌الله بروجردی و انقلاب اسلامی». *مجله‌ی زمانه*. ش ۱۷. س ۲. صص ۲۰-۳۰.

- زریری، رضا. (۱۳۸۴). «تجددگرایی و هویت ایرانی در عصر پهلوی». *مجله‌ی زمانه*. س ۴. ش ۴۰. صص ۲۴-۲۹.
- صلاح، مهدی. (۱۳۸۴). *کشف حجاب، زمینه‌ها، پیامدها و واکنش‌ها*. تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- طباطبایی، سید محمدحسین و دیگران. (۱۳۴۱). *بختی درباره‌ی مرجعیت و روحانیت*. چ ۲. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- علوی، سید جواد. (۱۳۷۰). «آیه‌الله بروجردی در بروجرد». *مجله‌ی حوزه*. ش ۴۳ و ۴۴. صص ۳۱۱-۳۴۲.
- *فصلنامه‌ی حوزه*. فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۰. ش ۴۳ و ۴۴.
- محمدی اشتهاردی، محمد. (۱۳۷۷). «قیام خونین گوهرشاد در ماجرای کشف حجاب». *مجله‌ی پاسدار اسلام*. ش ۲۰۰. صص ۲۲-۲۵.
- مکی، حسین. (۱۳۶۱). *تاریخ بیست‌ساله‌ی ایران*. تهران: نشر ناشر.
- منتظری، حسینعلی. (۱۳۷۹). *بخشی از خاطرات فقیه و مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری*. [بی‌جا]: [بی‌نا].
- منظورالاجداد، سید محمدحسین. (۱۳۷۹). *مرجعیت در عرصه‌ی اجتماع و سیاست: اسناد و گزارش‌هایی از آیات عظام نائینی، اصفهانی، قمی، حائری و بروجردی*. تهران: شیرازه.
- نوری، محمد. (۱۳۸۴). «مرجعیت در آئینه‌ی آثار». *مجله‌ی کتاب ماه دین*. ش ۹۷-۹۸. صص ۶۴-۷۷.
- واعظزاده خراسانی، محمد. (۱۳۷۳)، «مرجعیت». *مجله‌ی مشکوه*. ش ۴۵. صص ۴-۳۳.
- ----- (۱۳۸۴). *سقوط (مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی)*. تهران: انتشارات مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- هدایت (مخبرالسلطنه)، مهدی‌قلی. (۱۳۶۳). *خاطرات و خطرات*. تهران: زوار.